

اجماع واشنگتن و توسعه اقتصادی

محمد سلیمی فر^۱، مصطفی سلیمی فر^۲، نوا رضانیان باجگیران

چکیده

هدف این مقاله بحث و بررسی توسعه اقتصادی، در طی دو دهه مانده به قرن بیست و یکم از یک دیدگاه نئو لیبرال موسوم به اجماع واشنگتن می باشد. بدین منظور از روش توصیفی- تحلیلی برای به دست آوردن ارتباط بین بخش های آن استفاده شده است. اصول اجماع واشنگتن، به طور کلی، به پنج دسته اصلی تقسیم می شوند که عبارتند از؛ آزاد سازی تجارت، مقررات زدایی، خصوصی سازی، آزادسازی مالی و مدیریت بحران بدهی. سه نهاد مالی صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی در راستای اشاعه سیاست های تعدیل ساختاری از هیچ تلاشی فروگذار نکردند، به گونه ای که دریافت وام و بخشش بدهی های کشورهای مقروض را منوط به اجرای این سیاست ها قرار دادند. در نتیجه، رویکرد یک کشور به هر کدام از این مباحث به طور عمیقی فرآیند توسعه ی اقتصادی آن کشور را تحت تاثیر خود قرار داد. اما به تدریج، افزایش انتقادات و واکنش های جهانی منجر به شکل گیری سیاست های توسعه ای جدیدی تحت عنوان اجماع پساواشنگتن شد.

واژگان کلیدی: اجماع واشنگتن، نئو لیبرالیسم، سیاست های تعدیل ساختاری

۱. مقدمه

ربع قرن پس از جنگ جهانی دوم، اوج پارادایم توسعه ی درون گرا و دولت محور، ناشی از پذیرش همه گیر شکست سیستم بازار در کشورهای در حال توسعه بود. موفقیت سیاستهای کینزی در بازگرداندن اشتغال کامل در غرب صنعتی پس از بیکاری طولانی مدت دردهه ی ۱۹۳۰، و همچنین موفقیت اتحاد جماهیر شوروی در تبدیل خود از یک کشور کشاورزی در زمان انقلاب کمونیستی به یک قدرت صنعتی در دهه ی ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰، مانعی بود بر سر راه اقتصاد های مبتنی بر نظام بازار، که تا قبل از آن، تنها پارادایم

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم اقتصادی گرایش توسعه و برنامه ریزی اقتصادی، دانشگاه فردوسی مشهد

mostafa@um.ac.ir

^۲ استاد گروه اقتصاد، دانشگاه فردوسی مشهد

دستیابی به توسعه‌ی اقتصادی در کشورها شناخته می‌شد و فعالیت‌های بسیاری در جهت ترویج و اشاعه‌ی این دیدگاه تا آن زمان انجام شده بود.

اما در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ داستان موفقیت توسعه (رشد حقوق صاحبان سهام) نمایان گشت که تأثیرات عمده‌ای تا آن زمان در اقتصادهای شرق آسیا از جمله کره‌ی جنوبی، تایوان و مالزی ایجاد کرده بود. در این اقتصادها، فقر درآمدی به طور قابل توجهی در پی نرخ رشد بالا در طول تاریخ کاهش یافته بود. اجماعی در سمت توزیعی مسئله (اصلاحات زمین در کره‌ی جنوبی و تایوان که توسط آمریکایی‌ها پس از جنگ بر آن‌ها تحمیل شده بود)، گسترش آموزش ابتدایی، و رشد تقاضا برای نیروی کار غیر ماهر در صنایع صادراتی کاربر وجود داشت. دهه‌ی ۱۹۷۰ دهه‌ی تجدید نظر قابل توجه در الگوی توسعه‌ی اقتصادی است که در سه دهه‌ی گذشته حکم فرما بود. سیاست‌های در سطح کلان حفاظت از تجارت و مداخله‌ی شدید دولت در صنعت از "چپ" برای عدم توجه کافی به توزیع، و از "راست" برای توجه ناکافی به تجارت و بخش خصوصی مورد انتقاد قرار گرفته است.

تا دهه‌ی ۱۹۸۰ وضعیت به همین صورت ادامه یافت. نوسان به دور از اقتصاد کینزی پس از جنگ در اروپا و شمال آمریکا، که منطق اقتصاد سیاسی خودش را داشت. به عنوان اولین شوک نفت اوپک در سال ۱۹۷۳ و پس از آن دومین شوک نفت اوپک در سال ۱۹۷۹ راه خود را از طریق سیستمی ادامه می‌داد که به مشکلات جدی تراز پرداخت‌ها برای کشورهای صادرکننده‌ی غیر نفتی در آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا منجر می‌شد. فدرال رزرو (خزانة) ایالات متحده، تحت نظارت پل ولکر، نرخ‌های بهره را به طور چشم‌گیری افزایش داد تا تورم را با افزایش حاصله در دلار از این سیستم در ایالات متحده بیرون بکشد؛ اما این امر به هزینه‌های کلان بازپرداخت دیون (عمدتاً دلار) برای بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، به صورت بحران بدهی و بحران در اقتصاد کلان عمومی در آن کشورها منجر شد. هم‌چنین چندین کشور دیگر نیز در معرض بدهی‌های سنگین خارجی قرار گرفتند. بحران‌های اقتصاد کلان در کشورهای در حال توسعه ابعاد خارجی حل‌نشده‌ی داشت. یکی از این بحران‌ها، کمبودهای ارز خارجی برای پرداخت بدهی‌ها و خرید واردات بود. در این زمینه، آزادسازی تجاری به عنوان یک راه حل برای تولید ارز خارجی از طریق صادرات مطرح شد. بحث پیرامون بحران با مناظرات طولانی مدت در مورد میزان

سودمندی دیدگاه درونی در مقابل استراتژی‌های توسعه‌ی برون‌گرا ادامه یافت. در صورت لزوم، این مورد بیشتر با این استدلال تقویت شد که چنین استراتژی می‌تواند تقاضا برای نیروی کار غیر ماهر و بنابراین دستمزدهای آن‌ها را افزایش دهد، همان‌گونه که در شرق آسیا اتفاق افتاده بود. اما نکته‌ی اصلی استدلال این بود که، ادغام در اقتصاد جهانی، بهترین استراتژی برای رشد اقتصادی و رشد، بهترین راه برای کاهش فقر بود.

اما دهه‌ی ۱۹۹۰ دهه‌ی بود که با بازگشت نوسانات ناشی از شوک نفتی دوم "اوپک" آغاز شد و با سقوط دیوار برلین به پایان رسید. در این میان، جهان با دوران سیاست‌های اقتصادی رونالد ریگان، مارگارت تاچر و سرمه در شمال آمریکا و اروپا، بحران بدهی کشور های آمریکای لاتین، فروپاشی و سقوط رشد اقتصادی در آفریقا، آغاز رشد سریع در چین و هند و اتفاقات بسیار دیگری مواجه بود. اما به هر حال، در سال ۱۹۸۹، جان ویلیامسون اصطلاح «اجماع واشنگتن» را ابداع کرد. در همین راستا، تمایل مجامع مختلف در سطح بین‌المللی در انتخاب سیاست‌های تعدیل ساختاری نفولیبیرال، و بسط و گسترش آن‌ها (گاهاً به عنوان ابزاری تحمیلی) توسط سه نهاد قدرتمند مالی جهانی، حاکی از اهمیت بررسی تأثیرات دیدگاه‌های اجماع بر اقتصاد کشورها و روند توسعه‌ی اقتصادی آن‌ها دارد. سال ۱۹۸۹ آمد، سال سقوط دیوار برلین، و پیروزمندی "پایان تاریخ". این اوج فشار عمومی برای کاهش نقش دولت در اقتصاد است که در دهه‌ی ۱۹۷۰ در اروپا و شمال آمریکا آغاز شده بود و اوج آن در دوران ریگان، تاچر و سرمه دیده می‌شد. با این حال با فروپاشی نظام کمونیستی راکد، درس برای کشورهای در حال توسعه نیز روشن به نظر می‌رسید. [۴]

حال با توجه به آن‌چه که از مرور سیر تدریجی بریده بریده شده‌ی ده ساله‌های پیدایش اجماع واشنگتن پس از جنگ جهانی دوم به دست می‌آورم، اینست که انگیزه‌ی انتخاب این عنوان برای پاسخ به سؤالات زیر بوده است:

- اجماع واشنگتن چیست؟ آیا کنفرانسی حدود این مباحث به همین نام شکل گرفته بود که به آن اجماع گفته می‌شد؟
- ماهیت این اجماع و خروجی‌های آن‌چه بوده که با توسعه‌ی اقتصادی نیز همراه می‌شود؟

- و چه نوع ارتباطی و در چه سطحی بین توسعه ی اقتصادی و اجماع واشنگتن وجود دارد؟

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که تمام سعی نگارنده در نگارش این مقاله که ترکیبی از حوزه ی سیاست و اقتصاد به شمار می رود (در عین پیچیدگی هایی که در فرآیند مطالعه و تحقیق ایجاد شد)، آن است که بتواند شرایطی را که از انتخاب سختگیرانه در تنوع منابع کارآمد به دست آورده، فراهم کند تا خواننده بتواند به پاسخی درخور درباره ی مسائل یاد شده در بالا دست یابد.

به منظور پی بردن به روند یکپارچه سازی ملل و رسیدن به نظم نوین جهانی و تبعات آن، در قسمت اول، با مروری بر شرایط اقتصادی جهان پس از جنگ جهانی دوم، به بررسی و بازخوانی اجمالی نظریات، مکاتب و الگوهای توسعه ای حاکم بر آن دوره می پردازیم. تعریف اجماع واشنگتن و سیاست- های آن، به تفصیل در بخش دوم ارائه می شود. بخش سوم به تبیین رابطه ی توسعه ی اقتصادی و اجماع واشنگتن می پردازد. نتایج و تجربیات کشور ها (علی الخصوص کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و جنوب شرق آسیا)، در به کارگیری این سیاست ها بیان می گردد. و در پایان، با بیان نظرات، انتقادات و واکنش های به راهبردها ی اجماع، به معرفی اجماع پساواشنگتن و مقایسه ی بین سیاست ها و تفکرات بین این دو اجماع می پردازیم.

۲. پیشینه ی تحقیق

- جان ویلیامسون در مقاله ای با عنوان *تاریخچه ای کوتاه از اجماع واشنگتن* (۲۰۰۴)؛ به بررسی ده سیاست پیشنهادی اجماع و برداشت ها و واکنش های گروه های مختلف به آن می پردازد. و خاطر نشان می کند که این سیاست ها برای پاسخ به تمام سؤالات سال ۱۹۸۹ نمی باشد.
- آلفردو ساد- فیلهو در مقاله ای با عنوان *رشد، فقر و نابرابری: از اجماع واشنگتن تا رشد فراگیر* (۲۰۱۰)، رابطه ی بین رشد، فقر و نابرابری را بحث می کند و بررسی می کند که آیا رشد مبتنی بر نظام بازار فقر و نابرابری را ریشه کن می کند یا سیاست های به خصوصی برای از بین بردن فقر لازم است.

- گوردن مک کورد، جفری د. ساچز و وینگ تای وو، در مقاله ای با عنوان درک فقر آفریقایی: فراتر از اجماع واشنگتن در رویکرد به اهداف توسعه‌ی هزاره (۲۰۰۵)؛ آفریقا را تنها قاره‌ی در حال توسعه با رشد منفی سرانه در طول سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ بر می‌شمارد که با وجود توسعه‌ی مبتنی بر سیاست‌های تعدیل ساختاری همچنان غرق در فقر و بدهی باقی-مانده است.
- راوی کان بور در مقاله ای با عنوان تحولات اجماع واشنگتن و مباحثات توسعه‌ی اقتصادی (۲۰۰۸)؛ ابتدا مباحثات مطرح در دو دهه‌ی اخیر را با تمرکز بر اجماع واشنگتن بررسی می‌کند. سپس با نگاهی به تحولات تاریخی بعد از جنگ جهانی دوم، به رهیافتی برای یک اجماع دیگر بر سر سیاست‌های اقتصادی تلاش می‌کند.
- مارک ویزبرات در مقاله ای با عنوان اجماع واشنگتن و توسعه‌ی اقتصادی (۲۰۰۱)، بر نظریات و تحلیل‌های اقتصاد دانان از سیاست‌های اجماع و بسط و گسترش آن در کشورهای توسعه نیافته تمرکز می‌کند. او بیان می‌دارد که، کارتل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، و سلطه‌ی سیاست‌ها و ایده‌های نئو لیبرالی به دلیل ترکیبی از پنهان کاری، بی‌مسئولیتی و فقدان بحث و درک عمومی در دهه‌های اخیر است.
- جان ویلیامسون در مقاله ای با عنوان اجماع واشنگتن به عنوان نسخه‌ی برای توسعه (۲۰۰۴)، اظهار می‌کند که سیاست‌هایی را که در قالب اجماع واشنگتن در نیمه‌ی دوم ۱۹۸۹ فرمول-بندی کرده، تنها به منظور راهبردهایی برای پیشرفت آمریکای لاتین بوده، نه یک نسخه‌ی سیاستی عمومی برای توسعه‌ی تمام کشورها. به همین جهت در این مقاله به تحلیل هر یک از این ده سیاست با عنوان چستی اجماع واشنگتن می‌پردازد.
- رابین براد در مقاله ای با عنوان واکنش‌های جهانی به اجماع واشنگتن: تغییر در تحلیل‌ها و سیاست‌ها (۲۰۰۴)، بر سلطه‌ی سیاست‌های توسعه‌ی اقتصادی توسط نئو لیبرال "اجماع واشنگتن" در دو دهه‌ی انتهایی به قرن بیستم اشاره دارد. و به تحلیل بحث‌ها و تغییرات وعده داده شده‌ی مربوط به آن دوره می‌پردازد.
- جان ویلیامسون در مقاله ای با عنوان بعد از اجماع واشنگتن: رشد و توسعه‌ی پایدار در آمریکای لاتین (۲۰۰۶)؛ به بررسی تحلیلی سیاست‌های اجماع از دید کلان و خرد اقتصاد می‌پردازد. و با معرفی نهادها و مسائل اجتماعی روز کشورهای آمریکای لاتین، سعی در به دست-آوردن رابطه‌ی بین نهادها به عنوان یک پشتیبان قدرتمند

از سیاست‌های اقتصادی اجماع واشنگتن در جهت بهبود اوضاع اقتصادی این کشورها دارد.

- مجله‌ی براون^۳ در امور جهانی در مصاحبه‌ای با جوزف استیگلیتز با عنوان به چالش کشیدن اجماع واشنگتن (۲۰۰۲)، به سؤالات بسیار مهمی حول اجماع پسا واشنگتن و سیاست‌های اصلاحی آن، انتقادات وارد بر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، تفاوت‌های بین کشورهای جهان سوم و توسعه یافته و دیگر مسائل مرتبط پاسخ می‌دهد.

- میلفرد بیتمن، خوان پابلو، دوران آرتیز و کیت مک‌لین در مقاله‌ای با عنوان رویکرد اجماع پسا واشنگتنی و توسعه‌ی اقتصادی محلی در آمریکای لاتین: مطالعه‌ی موردی شهر مدلین در کلمبیا (۲۰۱۱)؛ با بررسی شرایط سیاست‌های صنعتی محلی شهر مدلین خاطر نشان می‌کند که این شهر ابتدا نیاز به ساختارها و نهادهای بیشتری برای حمایت از این برنامه‌ها دارد. برنامه‌های توسعه‌ای در جهت بهبود انتقال تکنولوژی، نوآوری و دانش که شرکت‌ها و بخش خصوصی قسمت بزرگی از آن را تشکیل می‌دهد.

۳. توسعه‌ی اقتصادی

تلاش برای درک مفهوم توسعه حقیقتی است که در جوامع امروزی، چه در کشورهای توسعه یافته و پیشرفته و چه در کشورهای کمتر توسعه یافته، فضیلت و هدفی غیر قابل فروگذار می‌باشد، به گونه‌ای که همواره میان دانشمندان آن حوزه اختلاف نظر در رابطه با تعریف، هدف و راه‌های دستیابی به آن، وجود داشته است؛ که همگی نشان از تفاوت در فرهنگ و تمدن میان آن ملت‌هاست. اگرچه موضوع توسعه، ادبیات بسیار وسیعی در علوم اجتماعی، به ویژه در اقتصاد و علوم سیاسی، به خود اختصاص داده است، اما این نام تجاری در بیشتر اوقات از منظر اقتصادی آن مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. کما این که این مقاله نیز تمرکز بر همین مفهوم از توسعه را تأکید دارد و به دنبال ارائه‌ی تعریفی نسبتاً جامع از آن می‌باشد.

توسعه و پیشرفت کشورها از جنبه‌ی اقتصادی آن، به معنی افزایش در رشد همراه با افزایش در ظرفیت‌های تولیدی، اعم از ظرفیت‌های فیزیکی، انسانی و اجتماعی می‌باشد. در واقع در توسعه‌ی اقتصادی، رشد کمی تولید حاصل خواهد شد؛ اما در کنار آن نهادهای اجتماعی نیز متحول خواهند شد، نگرش‌ها تغییر خواهند کرد، توان بهره‌بردار از منابع موجود به صورت پویا افزایش یافته و به مرور، خلاقیت و نوآوری در جامعه شکل می‌گیرد. اگر بخواهیم رشد و توسعه‌ی اقتصادی را با یکدیگر مقایسه کنیم، می‌توان گفت که رشد، متضمن افزایش در نهادهای منجر به تولید و هم‌چنین افزایش در کارایی و بهره‌وری آن نهادهای می‌باشد؛ اما توسعه فراتر از این است، به این معنی که در توسعه، ترکیبات تولید و سهم نسبی نهادهای در فرآیند تولیدی تغییر می‌کند.

توسعه چه از جنبه‌ی اقتصادی و چه از جهات دیگر، فرآیندی بلندمدت و فرآگیر است و همه‌ی جامعه با تمامیت آن، در طی چندین دهه‌ی متوالی حرکت به سمت توسعه را تجربه می‌کند. به عبارت دیگر، باید گفت که توسعه نهایت ندارد، چون محور آن انسان است که همواره در تکاپوی خلقی جدید است، و تا انسان هست این پویایی وجود خواهد داشت. بنابراین به وضوح می‌توان دریافت که توسعه یک پدیده‌ی کیفی است، گرچه در یک بستر کمی (رشد اقتصادی) اتفاق می‌افتد. با این وجود برای مقایسه‌ی کشورها از نظر میزان توسعه یافتگی، نیازمند جستجوی نشانه‌های کمی در جوامع می‌باشیم. شاید به همین دلیل است که اقتصاد دانان هر کدام معیارهای متفاوتی برای توسعه ذکر کرده‌اند. که برخی از آن‌ها صرفاً کمی بوده (درآمد سرانه، برابری قدرت خرید^۴ و درآمد پایدار^۵) و تعدادی دیگر ترکیبی از شاخص‌های کمی و کیفی (توسعه‌ی انسانی^۶ و درآمد) می‌باشند. (سلیمی فر، ۱۳۸۲، ۱۸-۲۰)

۱.۳. تاریخ تحولات توسعه

انقلاب صنعتی انگلستان در قرن هجدهم و به دنبال آن کشف نیروی بخار (ایجاد تحولی عظیم در سیستم حمل و نقل)، امکان دسترسی این کشور و سپس غرب را به منابع و بازارهای جهان فراهم نمود. توسعه‌ی حمل و نقل دریایی از یک سو موجب دسترسی این

^۴ Parity Power Purchase (PPP)

^۵ Index Income Sustainable

^۶ Index Development Human

کشور به مواد خام مورد نیاز صنعت در حال گسترش این کشور شد و از سویی دیگر، بازاری به بزرگی جهان برای فروش محصولات صنعتی خود، فرآوری این کشورها گشود. شاید بتوان گفت مهم ترین مزیت های بریتانیا و سایر کشورهای پیشگام در آن زمان، دسترسی به مواد اولیه و نیروی کار ارزان و وجود بازار تقاضای وسیع برای محصولات آن ها بود. تکنولوژی مدرن و دسترسی به عوامل تولید ارزان، موجب شد این کشورها بتوانند به سرعت مسیر پیشرفت اقتصادی را طی کنند و از این طریق توفیقات قابل ملاحظه ای در کاهش فقر، نابرابری و نادانی برداشته و سطوحی از رفاه، آزادی و برابری را برای مردم خود به ارمغان آورند. البته این توفیقات در سایه ی گسترش تجارت خارجی با کشورهای جهان سوم به دست آمد. به گونه ای که کشورهای پیشتاز صنعتی، کالاهای صنعتی با تقاضای فزاینده که ارزش افزوده ی بالایی دارد، تولید می کردند، در حالی که کشورهای جهان سوم تنها به صادرات مواد اولیه و نیروی کار ارزان قیمت می - پرداختند. بنابراین اولین گام ها به سمت توسعه ی اقتصادی با ایجاد یک تقسیم کار بین المللی برداشته شد.

بروز جنگ های جهانی اول و دوم، موجبات رهایی سیاسی بسیاری از کشورهایی را که بعداً "جهان سوم" نامیده شدند، فراهم نمود. این کشور ها که تا آن زمان مستعمره ی کشورهای غربی بودند پس از کسب استقلال سیاسی، فاصله ی عمیقی را بین مردم خود و کشورهای صنعتی از حیث برخورداری های اقتصادی - اجتماعی مشاهده کردند. بنابراین دستیابی به جامعه ای همانند آن جوامع را سرلوحه ی اهداف خود قرار دادند. تلاش این کشورها به منظور نیل به جامعه ای با توانمندی ها و برخورداری های کشورهای صنعتی، زمینه ی شکل گیری ادبیات توسعه ی اقتصادی را فراهم نمود. به عبارت دیگر هرچند پیشینیان اندیشه هایی را در این زمینه ارائه کرده بودند، اما گسترش و شکوفایی آن ها به عنوان شاخه ای از علم اقتصاد به سال های بعد از جنگ جهانی مربوط می شود. (مصطفی سلیمی فر، ۱۳۸۲: ۱۴۹)

۱.۱.۳. چهار مرحله ی تفکر توسعه

مرحله ی اول: این مرحله که ۱۵۰ سال به طول انجامید، از بعد از وقوع انقلاب صنعتی را در - بر می گیرد تا پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵ - ۱۷۷۶). نظریات حاکم در این دوره بر استفاده از نیروهای بازار و ارتقاء رشد اقتصادی از طریق بهبود کارایی نیروی

کار، تأکید داشت. هم چنین در این دوره، نقشی برای سایر نهاد ها مانند خانواده، دولت، جامعه و ارزشهای اخلاقی در تخصیص و توزیع منابع دیده نشد. اما بعد از جنگ جهانی دوم و تردید نسبت به توانایی بازار در تسریع فرایند توسعه در کشورهای در حال توسعه (کشورهای مستعمره ی تازه استقلال یافته) و تشدید این تردید ها بر اثر توفیق استراتژیهای کینز و سوسیالیستی در دوره ی رکود بزرگ (در سال ۱۹۲۹)، باعث شد که تفکرات و نظریات توسعه وارد فاز جدیدی شود.

مرحله دوم: بر خلاف مرحله ی قبل که در آن نقشی برای نهاد دولت قائل نبودند، نظریه پردازان در این دوره بر ضرورت نقش پیشتاز دولت در توسعه، تأکید فراوان نمودند. به همین دلیل تمرکز اقتصاد توسعه از رویکرد آزادی اقتصادی به قبول نقش بیشتری برای دولت، که متأثر از کینز و اقتصاد سوسیالیستی بود، منتقل شد. اما این مرحله نیز با مشکلاتی همراه بود که باعث ایجاد نظریات مرحله ی سوم گردید. در ذیل مختصراً به پاره ای از مشکلات پرداخته شده است:

- نداشتن بودجه ی کافی دولت برای ایفای نقش خود، که باعث به وجود آمدن کسری های بزرگ در بودجه گردید.
 - تأمین مالی از طریق گسترش پولی و استقراض در اثر راهبرد کینز، که تورم و بدهی سنگین برای دولت بر جای گذاشت.
 - ندیده گرفتن نهادهای خانواده، جامعه و ارزش ها همانند مرحله ی اول.
 - عدم توجه به بهبود برابری^۷ و حتی تشویق نابرابری در سایه ی منحنی U وارونه ی کوزنتس^۸
 - رکود تورمی سالهای ۱۹۷۰، اعتماد دولت در تأمین اشتغال و افزایش تولید را با استفاده از سیاست مالی انبساطی متزلزل کرد.
 - ظهور فرضیه ی انتظارات عقلایی^۹ این اعتماد را بیشتر تضعیف کرد.
- مرحله ی سوم:** شیفت مجدد اقتصاد توسعه به آزادی بازار با تأکید بر حکمرانی خوب و توزیع برابر میوه های توسعه به منظور افزایش رشد و تأمین فقرا از طریق توزیع مجدد.

⁷ Equity

⁸ Simon Kuznets

⁹ The Rational Expectation Theory

مرحله ی چهارم: در واقع مرحله ی توسعه ی متناسب است. تناسب در جامعه از

طریق:

- تجدید نظر در اتکای محض به متغیرها و شاخص های کمی اقتصادی.
 - تعدیل در نقش بازار و دولت.
 - توجه به نقش به هم وابسته ی عوامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حکومت صالح در کنار نقش بازارهای رقابتی کارآمد.
 - تأکید بر نقش نهادها مانند خانواده، جامعه و ارزش ها.
 - تأکید بر بهبود کیفیت عامل انسانی در توسعه و نقش عدالت در توانمند سازی انسان.
 - توجه به اهمیت ثبات اقتصادی به عنوان پیش شرط توسعه و عدالت.
 - تأکید بر سرمایه ی اجتماعی (اعتماد بین مردم و پای بندی آنان به هنجارهای اجتماعی) در کنار سرمایه ی انسانی، حفظ محیط زیست و عدالت بین نسلی.
- بدین ترتیب، تلاش برای ارائه ی نظریات جدید در باب توسعه هم چنان ادامه دارد، به طوری که برخی از اندیشمندان مرحله ی جدیدی را برای تفکرات مربوط به توسعه قائلند. نظریاتی که بر پای بندی بر ارزش ها، رعایت هنجارهای اخلاقی و قوانین رفتاری، اعتقاد به خداوند و تعامل بالا میان عوامل اقتصادی و عوامل اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی با تأکید بر مفهوم عدالت، استوار است. در واقع به وضوح می توان دریافت که در طی مراحل توسعه، تفکرات توسعه ای از تمرکز صرف بر متغیرهای کمی اقتصادی و نقش عمده ی بازار در فرآیند توسعه، به سمت ارزش نهادن بر جایگاه نهاد های اجتماعی، رعایت عدالت و اخلاق و سرمایه ی اجتماعی در کنار سرمایه ی انسانی، حرکت کرده است.

۲.۳. نظریات، مکاتب و الگوهای توسعه

نظریه های رشد و توسعه، در واقع نظریه های تاریخی هستند و در شرایط متفاوت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به ظهور رسیده اند. این نظریات بر بسترها و فروضی استوار اند که هر کشوری بسته به اهداف توسعه و رویکرد خود اقدام به گزینش آنها می نماید. حال با توجه به تعدد نظریات، مکاتب و الگوهای توسعه و هم چنین دایره ی بحث این مقاله، تنها به مرور و بازخوانی برخی از نظریات مهم حاکم بر دوره ی اول و دوم تفکرات توسعه می پردازیم:

نظریه ی آدام اسمیت

آدام اسمیت، به عنوان مهم ترین نظریه پرداز مکتب کلاسیکی در دوره ی اول توسعه شناخته می شود. نظریه ی توسعه ی ایشان در شرایط رقابت کامل مطرح می شود و نقش طبقه ی متوسط را در فرآیند توسعه نادیده می گیرد و به نقش نوآوری و ابتکار نیز بی اعتناست و یک مدل ایستاست نه یک مدل پویا. به طور کلی کلاسیک ها به سیاست آزادی مطلق اقتصادی معتقد بودند و انباشت سرمایه (توانایی پس انداز)، به نظر آنان کلید توسعه ی اقتصادی است و سودجویی (نرخ سود بالاتر)، عامل اصلی سرمایه گذاری ها می باشد. (غلام رضا لطیفی، ۱۳۸۸)

در توجیه این گزاره می توان این گونه بیان کرد که: اساساً اقتصاد زمانی در تعادل خواهد بود که میزان سرمایه گذاری ها با میزان پس اندازها برابر باشد. از طرفی می دانیم سرمایه گذاری به دلیل انتظار کسب سود صورت می گیرد. انتظارات آینده درباره ی سود بستگی به شرایط کنونی سرمایه گذاری و سود واقعی دارد. به نظر اسمیت، هم زمان با پیشرفت اقتصادی، با افزایش موجودی سرمایه، رقابت برای کار محدود توسط سرمایه داران موجب افزایش دستمزدها و در نتیجه کاهش نرخ سود و بازدهی سرمایه می گردد. با افزایش عرضه ی سرمایه در اثر پیشرفت، به این دلیل نرخ بهره کاهش می یابد که با کاهش آن، وام دهندگان وام بیشتری به مردم می دهند تا با درآمد حاصله از آن، کاهش درآمد ناشی از کاهش نرخ بهره را جبران کنند و سطح زندگی خود را در حالت قبلی تثبیت کنند. اما با کاهش قابل ملاحظه ی نرخ بهره، وام دهندگان دیگر توان وام دهی نخواهند داشت و از این رو به جای وام دادن خودشان شروع به سرمایه گذاری می کنند. بدین ترتیب، با وجود کاهش نرخ بهره نیز تمرکز سرمایه همچنان ادامه داشته و پیشرفت اقتصادی را شتاب خواهد داد.

عوامل اصلی پیشرفت اقتصادی از دید اسمیت عبارتند از صنعت گران، کشاورزان و تجار. تجارت آزاد همراه با آزادی مالکیت خصوصی و رقابت موجب می شود کشاورزان، صنعتگران و تاجران، بازارها را بسط دهند و این به توسعه ی اقتصادی بسیار کمک خواهد کرد. اسمیت، رشد و پیشرفت اقتصادی را تنها از آن کشورهایی می داند که تجارت خارجی آزاد را بپذیرند. کشورهای عقب مانده باید با کشورهای پیشرفته به تجارت آزاد بپردازند تا از وضع موجودشان رها شوند.

نکته‌ی دیگری که باید در نظریه‌ی اسمیت به آن اشاره نمود، نقشی است که وی برای دولت قائل است. آدام اسمیت معتقد است که وظیفه‌ی دولت حفظ نظم، امنیت و جلوگیری از پیدایش انحصار در اقتصاد می‌باشد و لذا، ورود دولت به حوزه‌ی فعالیت‌های اقتصادی را تجویز نمی‌کند.

نظریه‌ی نئوکلاسیکی توسعه

از دیدگاه نئوکلاسیک‌ها، توسعه نیافتگی ناشی از تخصیص غیر بهینه‌ی منابع به دلیل سیاست‌های ناصحیح قیمتی و دخالت بیش از حد دولت در کشورهای جهان سوم بوده است. بنابراین اصلاح نظام اقتصادی جهانی، تجدید ساختار اقتصادهای مبتلا به دوگانگی، افزایش حمایت‌های خارجی و نظام برنامه‌ریزی متمرکز هیچ کدام نمی‌توانند راه رشد و توسعه‌ی کشورهای توسعه نیافته را هموار نمایند. افزایش در سرمایه از طریق پس انداز (سرمایه‌گذاری)، پیشرفت تکنولوژی و افزایش کمیت و کیفیت نیروی کار به وسیله‌ی رشد جمعیت و آموزش، عوامل رشد تولید ناخالص ملی هستند. آزادسازی بازارهای پولی موجب جذب سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی شده و نرخ انباشت سرمایه را بالا می‌برد. افزایش نرخ انباشت سرمایه از نظر رشد تولید ملی معادل افزایش نرخ پس انداز ملی است که در اثر آن نسبت سرمایه به تولید و درآمد سرانه افزایش می‌یابد. (غلام رضا لطیفی، ۱۳۸۸)

نظریه‌ی شومپیتر

شومپیتر به عنوان یک نظریه پرداز نئوکلاسیکی، معتقد بود که تمام فعالیت‌های اقتصادی تکراری هستند و برای عرضه‌ی هر کالایی در جایی از اقتصاد ملی تقاضایی وجود دارد. توسعه به نظر وی عبارت است از تغییرات خود به خودی و مداوم که از درون اقتصاد بر می‌خیزد و در عرصه‌ی تجاری و صنعتی اقتصاد ظاهر می‌شود. توسعه مشتمل بر به کارگیری ترکیبات گوناگون امکانات موجود در وضعیت ساکن است که این ترکیبات جدید تنها به واسطه‌ی نوآوری و ابداع به وجود می‌آیند. نوآوری در برگیرنده‌ی یک کالای جدید، دسترسی به بازارهای جدید، معرفی یک روش جدید تولیدی، دستیابی به ماده‌ی اولیه‌ی جدید و ایجاد سازمانهای جدید مانند انحصارات می‌باشد و وظیفه‌ی نوآور، هدایت سرمایه است نه ایجاد سرمایه، زیرا او سرمایه دار نیست. وی برای اجرای این نقش و وظیفه

به دو چیز نیازمند است؛ دانش فنی به منظور تولید محصولات جدید و قدرت دستیابی به عوامل تولید به شکل اعتباری. اعتبار اجتماعی شرط لازم برای آغاز توسعه اقتصادی است. هدف نوآوری، کسب سود است و سود تابع پیشرفت‌های فنی است. تا زمانی که نوآوری وجود دارد، سود نیز وجود خواهد داشت. به منظور جلوگیری از فعالیت‌های اقتصادی تکراری، نوآوران باید از طریق اعتبارات و تسهیلات بانکی پشتیبانی گردند تا بتوانند این گردش دورانی را بشکنند. بدین ترتیب نوآور به پیش می‌رود و مقلدان به دنبال او می‌افتند. نوسانات ناشی از نوآوری‌ها بهایی است که برای توسعه اقتصادی باید پرداخت نمود.

اما شومپیتر برخلاف آدام اسمیت معتقد به دخالت دولت در اقتصاد می‌باشد. به دلیل این که به گمان وی نوآور برای ورود به عرصه‌ی ناشناخته‌ی جدید بایستی مورد حمایت قرار گیرد و دولت می‌بایست از طریق دادن وام‌های کم بهره و سایر ابزارها که معافیت‌های مالیاتی می‌تواند بخشی از آن باشد، نوآور را مورد حمایت قرار دهد. بنا براین گرچه شومپیتر دخالت دولت را در عرصه‌ی اقتصادی نه تنها مجاز می‌شمارد، بلکه آن را توصیه می‌نماید، اما ورود دولت به حوزه‌ی اقتصاد با دیدگاه کینز متفاوت می‌باشد.

نظریه‌ی روزنشتاین - رودین (فشار بزرگ)¹⁰

نظریه‌ی فشار بزرگ، بر ضرورت دخالت دولت در اقتصاد تأکید می‌کند و دلیل توسعه نیافتگی را در کشورهای کمتر توسعه یافته، ضعف تاریخی نیروهای مولد و فقدان مکانیسم بازار جهت تبدیل قیمت‌ها، می‌داند. هر چند این دخالت، مشروط و زودگذر است و زمانی که اقتصاد با پشت سر گذاشتن مرحله‌ی جهش، رشد مداوم اقتصادی را شروع کرد، باید بخش خصوصی جایگزین بخش دولتی گردد؛ با این حال این نظریه بر یک برنامه ریزی جامع سرمایه‌گذاری برای اقتصاد کشورهای در حال توسعه تأکید دارد.

در این راستا، برای سرمایه‌گذاری باید آن دسته از پروژه‌ها را انتخاب و اجرا نمود که سود اقتصادی و اجتماعی را به حداکثر می‌رساند. بنابراین استفاده از فناوری برتر و جدیدتر برای موفقیت اقتصادی ضروری است. درعین حال نباید از نظر تکنیکی به کشورهای دیگر وابسته بود؛ چراکه منابع سرمایه‌ای کشورهای در حال توسعه محدود است.

¹⁰ Big Push

پس باید به طور هم زمان به ایجاد صنایع تولیدی و کالاهای سرمایه ای در داخل اقدام نمود. تقسیم ناپذیر بودن و صرفه جویی های خارجی، از کیمیایی سرمایه در داخل سرچشمه می گیرد و در صورتی که سرمایه را به اجزاء کوچک تر تقسیم نماییم، دیگر کارایی لازم برای جهش اقتصادی وجود نخواهد داشت. (غلام رضا لطیفی، ۱۳۸۸)

با این حال، پر واضح است که اقتصاد از زمانی که اولین اقتصاد دانان توسعه، ایده های خود را برای برنامه ریزی توسعه و یا برخورد با پرسش های مهم، مانند رشد متعادل و نقش دولت در فرآیند صنعتی شدن ارائه کردند، مسیر طولانی را پیموده است. در سال ۱۹۵۶، گونار میردال مشاهده کرد که هیچ کشور توسعه یافته ای تاکنون به بسیاری از سیاست های توسعه ی خود مبتنی بر نیروهای بازار عمل نکرده است؛ درحالی که کشورهای توسعه نیافته به انجام این کار تشویق می شدند و امروزه این امر حتی درست تر نیز به نظر می رسد. به این دلیل که ایشان همچنین دریافت کردند که نیروهای بازار، اگر به حال خودشان رها شوند، تمایل به تشدید نابرابری در توسعه دارند. با نگاهی به گذشته از دیدگاه امروز، در حال حاضر که حتی نیاز به نظم و انضباط در اقتصاد توسعه رد می شود، تصور اینکه این ایده ها راه خود را به جریان اصلی تئوری های اقتصادی باز کرده اند دشوار است. [۹]

۴. مروری بر اوضاع اقتصادی جهان بعد از جنگ جهانی دوم

پس از خاتمه ی جنگ جهانی دوم و به موازات شکل گیری نظام بین الملل جدید توسط قدرت های پیروز در جنگ، حوزه ی اقتصاد سیاسی بین الملل نیز از حیث نظری و عملی دستخوش تحولاتی بنیادین شد. در واقع نظام اقتصاد بین الملل جدیدی بنیان گذاری شد که اصول آن با تغییراتی نه چندان اساسی از سال ۱۹۴۵ تاکنون حاکم بوده است. بخش اعظم ادبیات مربوط به اقتصاد سیاسی بین الملل جدید (پس از جنگ جهانی دوم) بر ابعاد نظری و رهیافت های فکری این حوزه تأکید کرده و شاید در مقابل توجه کمتری به ساز و کارهای حاکم بر حوزه های مناقشه و چگونگی ارتباط و تأثیر گذاری بازیگران اصلی اقتصاد بین الملل بر یکدیگر شده است. معمولاً در بحث های اقتصاد سیاسی بین الملل وجود چند بازیگر اصلی (ایالات متحده، اروپا و ژاپن)، که بر اساس نظام طراحی شده در قالب بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی عمل می کنند

"مفروض" گرفته می‌شوند و تحلیل‌های بعدی بر اساس این مفروضات ارائه می‌گردند (مسعود موسوی شفائی، ۱۳۸۶).

قبل از اجماع واشنگتن، یعنی با پایان جنگ جهانی دوم تا سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰، که مصادف بود با مرحله‌ی دوم تفکرات توسعه، رویکرد مسلط و هدف سیاست‌گذاری توسعه در اکثر کشورها، در این دوره رویکرد دولت بزرگ بود. (احمد میدری و جعفر خیرخواهان، ۱۳۸۳) نظریه پردازان در این دوره بر ضرورت نقش پیش‌تاز دولت در توسعه، تأکید فراوان نمودند. به همین دلیل تمرکز اقتصاد توسعه از رویکرد آزادی اقتصادی به قبول نقش بیشتری برای دولت، که ناشی از تجربه‌ی بحران بزرگ سال ۱۹۲۹ (جبران شکست‌های مکانیسم بازار) و بازسازی خرابی‌های جنگ در اروپا بود (تأکید بر اقتصاد سوسیالیستی)، منتقل شد.

برنامه توسعه‌ی کشورهای غربی نیز در این مرحله بر راهبردهای «نیازهای اصلی» متمرکز بود که بر اساس آن، اهداف توسعه می‌بایست از طریق راهبردی به دست می‌آمد که دسترسی همه‌ی مردم را به نیازهای ضروری از جمله آب آشامیدنی پاک، وضعیت بهداشت و آموزش ابتدایی را، که همگی از آثار اسف‌بار جنگ جهانی دوم بود، تضمین می‌کرد. در این مرحله بود که آمریکا که در سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم به بزرگترین اقتصاد جهانی تبدیل شده بود (۴۵٪ تولید ناخالص ملی جهان در سال ۱۹۲۹)، و از خسارات ناشی از جنگ جهانی دوم در امان بود، در حالی که کشورهای نظیر انگلیس، فرانسه، آلمان و شوروی سابق که مستقیماً در جنگ حضور داشتند و خسارات سنگینی را متحمل شدند، توانست خود را به عنوان مدیر روابط بین‌الملل در حوزه‌های مختلف در جهان مطرح نماید. در همین راستا، آمریکا نظام اقتصاد جهانی برتن وودز (Bretton Woods) که محصول این تلاش‌ها در سال ۱۹۴۴ بود، در کنفرانسی به همین نام دو نهاد بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را تأسیس کرد و هژمونی اقتصادی، مالی و بعدها تجاری (از طریق ایجاد سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۵ و جایگزینی آن به جای انجمن‌گات که در سال ۱۹۴۷ بین ۲۳ کشور پدید آورنده‌ی آن منعقد گردیده بود)، خود را در قالب این نهادها و رژیم‌ها بر اقتصاد جهانی حاکم کرد.

در این سال‌ها، رشد پایین اقتصادی در اکثر کشورهای در حال توسعه، ناشی از گسترش ایده‌های مکتب پول‌گرایی و کلاسیک‌های جدید (افول در کارایی نظریات

توسعه)، حکم فرما بود. این رشد پایین، حاصل از تداوم ضعف کشورهای فقیر در نداشتن سرمایه‌ی لازم برای سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی، نظیر ماشین‌آلات، زیرساخت‌ها و پول عنوان می‌شد، که منجر به ضعف نگه داشته شدن این کشورها به مرور زمان گردید. این در حالی بود که در این زمان، توسعه، فرآیند تحول سیستماتیک از طریق نوسازی و صنعتی شدن، توسط مصرف داخلی و تامین مالی انباشت سرمایه در داخل کشور مطرح می‌شد. به همین جهت قدرت کشورهای توسعه یافته به طور چشمگیری افزایش یافت به گونه‌ای که میزان سطح رفاه در این دو گروه از کشورها به هیچ وجه قابل مقایسه نبود. [۸] به علاوه، عدم کارایی و انعطاف‌ناپذیری بنگاههای دولتی (در کشورهای در حال توسعه) که در معرض انواع فشارهای سیاسی و غیر سیاسی بودند، از جمله تراکم نیروی کار در این بنگاهها و ایجاد بازدهی نزولی، باعث شد تا این دولت‌ها با زیان بالایی رو به رو شوند.

اما با گذشت زمان، به دلیل وجود هم زمان تورم و بیکاری (Stagflation) در اقتصادهای غربی (به خصوص آمریکا)، فروپاشی نظام کمونیستی در کشورهای شوروی سابق و گسترش آن در اروپای شرقی، و در بر گرفتن بسیاری از کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین، مجالی برای جریانی که طرفدار اقتصاد سرمایه‌داری بود به مرور ایجاد شد؛ که نتیجتاً تفکرات توسعه را از تمرکز بر کارایی و نقش بالای دولت در فرآیند توسعه به سمت کوچک کردن این نهاد از طریق خصوصی سازی و بدین ترتیب روی کار آمدن نظریات مبتنی بر اقتصاد بازار محور، سوق داد. (احمد میدری و جعفر خیرخواهان، ۱۳۸۳)

۵. اجماع واشنگتن

اصطلاح اجماع واشنگتن برای خلاصه سازی موضوع مشترک در میان توصیه‌های سیاستی ارائه شده توسط نهادهای مستقر در واشنگتن مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و وزارت خزانه داری آمریکا مورد استفاده قرار گرفت؛ که مجموعه‌ای از سیاست‌های تعدیل ساختاری است. یعنی سیاست-های اقتصادی که کشورها باید به منظور کسب صلاحیت برای اخذ وام از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و کمک به بازپرداخت بدهی‌های قدیمی شان به بانک‌های تجاری، دولت‌ها و بانک جهانی از آن‌ها پیروی کنند.

[۵]

۱.۵. تعریف

جان ویلیامسون می گوید: "داستان قدمت اجماع واشنگتن به سال ۱۹۸۹ بازمی گردد. زمانی که مطبوعات در ایالات متحده هنوز هم در این مورد صحبت می کردند که چگونه کشورهای آمریکای لاتین تمایلی به اجرای اصلاحاتی که ممکن است فرصتی برای فرار از بحران بدهی هایشان باشد، ندارند. برای سنجش درستی این موضوع، مؤسسه ی اقتصاد بین الملل تصمیم به تشکیل کنفرانسی گرفت که در آن نویسندگانی از ۱۰ کشور آمریکای لاتین مقالاتی را پیرامون ذکر جزئیات آن چه که در کشورهای خود اتفاق می افتد ارائه دهند. در جهت حصول اطمینان از این که همه ی آن ها به یک مجموعه ای از سؤالات مشترک می پردازند، من متنی را شامل ۱۰ مورد اصلاحات سیاست که تقریباً همه در واشنگتن به عنوان امری ضروری برای آمریکای لاتین در آن زمان می دانستند آماده کرده و آن را "اجماع- واشنگتن" نامیدم. در واقع، من فکر کردم ایده هایی که ارائه می دهم مورد توافق طرفین است، به همین دلیل است که به آن ها برچسب "اجماع واشنگتن" را دادم." [۴] با توجه به گفته های آقای ویلیامسون که به عنوان بنیان گذار اجماع واشنگتن نیز شناخته می شود، ده اصلاح توافق شده به شرح زیر است:

۱- انضباط مالی.

این موضوع مربوط به چارچوب منطقه ای می شد که در آن تقریباً همه کشورها با کسری بزرگ در بودجه که به بحران تراز پرداخت ها، و تورم بالا منجر می شد مواجه بودند. این امر عمدتاً قشر فقیر را تحت تأثیر قرار می داد؛ زیرا ثروتمندان می توانستند سرمایه ی خود را در خارج از کشور نگهداری کنند.

۲- مرتب سازی مجدد اولویت های مصارف عمومی.

این وضعیت پیشنهاد می کند که روش مخارج باید تغییر یابد، به طوری که به نفع رشد و به نفع فقرا باشد، تغییراتی مانند تبدیل یارانه ی نامناسب به بهداشت و آموزش پایه و زیرساخت ها. البته این به معنی صرف تمام هزینه های دستیابی به نظم و انضباط مالی در تغییر مخارج نیست، بلکه هدف بی طرفی در مورد اندازه ی مطلوب بخش دولتی است.

۳- اصلاحات مالیاتی.

هدف تعیین نظام مالیاتی است که بتواند پایه ی مالیاتی گسترده را با نرخ های مالیات نهایی متوسط ترکیب کند.

۴- آزاد سازی نرخ های بهره.

۵- نرخ ارزهای رقابتی.

۶- آزاد سازی تجارت.

البته اختلاف نظراتی در این درباره وجود دارد که آزاد سازی تجارت با چه سرعتی باید انجام شود، اما همه ی صاحب نظران در اصل قضیه ی آزادسازی توافق دارند.

۷- آزاد سازی سرمایه گذاری مستقیم خارجی در داخل کشورها.

این شامل آزادسازی گسترده ی حساب سرمایه نمی شود، چرا که اعتقاد ندارم که باید در اجماع واشنگتن پیشنهاد شود.

۸- خصوصی سازی.

همان طور که تاکنون اشاره شد، در این منطقه آن چه که به عنوان یک ایده ی نئولیبرالی نشأت گرفته است، پذیرش گسترده ای به دست آورده بود. همان طور که گفته شد این مسئله که چگونه خصوصی سازی انجام شود بسیار حائز اهمیت است که می تواند یک فرآیند تخریبی جهت انتقال دارایی ها به واحدهای ممتاز به نسبت ارزش واقعی شان باشد. اما شواهد نشان می دهد که این امر سودمند است اگر به درستی انجام شود، و واحدهای خصوصی یا در یک بازار رقابتی به فروش می رسند و یا به درستی تنظیم می شوند.

۹- حذف قوانین ومقررات (مقررات زدایی).

این امر به طور خاص در کاهش موانع ورود و خروج تأکید دارد، نه بر لغو مقررات طراحی شده برای امنیت یا حفظ محیط زیست، و یا برای کنترل قیمت ها در یک صنعت غیر رقابتی.

۱۰- حقوق مالکیت.

این در درجه ی اول شامل ایجاد یک بخش غیررسمی با توانایی برای به دست آوردن حقوق مالکیت با هزینه های قابل قبول می باشد (با الهام از تجزیه و تحلیل هرناندو دی سوتو). [۲]

۲.۵. برداشت‌ها، نظریات و واکنش‌ها به اجماع واشنگتن و سیاست‌های تعدیل ساختاری آن:

پس از ارائه‌ی سیاست‌های تعدیل ساختاری تدوین شده توسط ویلیامسون در سال ۱۹۸۹، مباحثی حدود آن در مجامع جهانی و میان صاحب نظران مطرح گردید، که در ادامه به بررسی هر کدام از آن‌ها می‌پردازیم:

۱.۲.۵. برداشت‌ها:

در حالت کلی ۲ برداشت از اجماع واشنگتن در ادبیات مربوطه وجود دارد:
۱. برداشت بنیادگرایان مبتنی بر بازار.

این برداشت متشکل از اعتقادات منتقدان در مورد مجموعه‌ای از سیاست‌هایی که مؤسسات یا نهادهای مالی بین‌المللی، و به طور خاص صندوق بین‌المللی پول، بر مشتریان خود تحمیل می‌کنند. عقاید منتقدان تا حدودی متفاوت است، اما برجسته‌ترین منتقد (که تنها برنده‌ی جایزه‌ی نوبل در سال ۲۰۰۱ می‌باشد) جو استیگلیتز می‌باشد. بنابراین در نظر گرفتن او به عنوان سخنگوی این دیدگاه معقول به نظر می‌رسد. وی در کتاب خود «جهانی شدن و نارضایتی‌های آن» سه رکن اجماع واشنگتن را، ریاضت مالی، خصوصی سازی و آزاد سازی در بازار معرفی می‌کند. و اشاره می‌کند که «این سیاست‌ها بر-اساس یک مدل ساده از اقتصاد بازار است. یعنی مدل تعادل رقابتی، که در آن دست نامرئی آدم اسمیت به درستی عمل می‌کند. زیرا در این مدل نیازی به دولت نیست و بازار آزاد نامحدود و "لیبرال" به خوبی کار می‌کند. سیاست‌های اجماع واشنگتن که گاهی اوقات به عنوان "نئو-لیبرال" نیز مطرح می‌شوند، بر اساس بنیادگرایی بازار و سیاست عدم مداخله که در برخی محافل در قرن نوزدهم معروف بود کار می‌کند. علاوه بر این، بسیاری از کشورها، در پیروی از سیاست‌های اجماع واشنگتن، نقش مینیمالیستی را برای دولت تاکید دارند.» [۶]

۱.۱. سیاست‌های اتخاذ شده توسط مؤسسات برتون وودز.

مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی برای کشورهای در حال توسعه توسط نهادهای مالی بین‌المللی، عمدتاً صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که در سال ۱۹۴۵ توسط

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی معایبم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: بر سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارو بهشت و خرداد ۱۳۹۳

خود این مؤسسه تأسیس شده است، قدرتی برای اعمال این سیاست‌ها بر کشورهای فقیر آن دوره محسوب می‌شدند. دنی رودریک خلاصه‌ای مناسب از آن چه که برداشت می‌کند در سال ۱۹۹۹ را ارائه می‌دهد، (نگاه کنید به جدول ۱). به ده مورد اصلی ده مورد دیگر، با تأکید بر اصلاحات نهادی و شناخت ابعاد اجتماعی اضافه می‌شود. [۶]

جدول ۱- قوانین و رفتارهای مناسب برای ارتقاء رشد اقتصادی

اجماع واشنگتنی اصلی	اجماع واشنگتنی اصلاح شده به علاوه ده مورد قبلی
۱- انضباط مالی	۱۱- حاکمیت شرکتی
۲- تغییر مسیر هزینه‌های عمومی	۱۲- ضدیت با فساد
۳- اصلاحات مالیاتی	۱۳- بازار کار انعطاف پذیر
۴- آزاد سازی نرخ ارز	۱۴- پیروی از انضباط WTO
۵- نرخ ارز رقابتی و یکپارچه	۱۵- پیروی از ضوابط و استانداردهای مالی بین-المللی
۶- آزاد سازی تجاری	۱۶- آزاد سازی سنجیده‌ی حساب سرمایه
۷- آزاد سازی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی	۱۷- نظام نرخ ارز غیر واسطه‌ای
۸- خصوصی سازی	۱۸- استقلال بانک مرکزی/ تورم برنامه‌ریزی شده
۹- مقررات زدایی	۱۹- تور ایمنی اجتماعی
۱۰- حقوق مالکیت امن و مطمئن	۲۰- فقر زدایی هدفمند

منبع: رودریک، ۲۰۰۲.

۲،۲،۵. مروری بر خلاصه‌ی نظریه‌های برخی صاحب نظران اقتصادی:

- به عقیده‌ی رودریک (۲۰۰۶)، اجماع واشنگتن در اکثر موارد به «بنیادگرایی بازار» اشاره دارد و در پیوند با سیاست‌های نئولیبرالی، خواستار افزایش الزامات بازار بر دولت و هم‌چنین افزایش تأثیر جهانی‌سازی بر حاکمیت ملی کشورها می‌باشد.
- به بیان ناٹومی کلاین، این سیاست‌ها، که فنی و دارای مقبولیت عام تصویر می‌شد، ادعاهای ایدئولوژیک محضی چون «خصوصی‌سازی (همه‌ی) بنگاه‌های دولتی» و «حذف موانع ورود مؤسسات خارجی» به کشور را شامل می‌شد و این سیاست‌ها چیزی جز سه‌گانه‌ی نئولیبرالی میلتن فریدمن مبنی بر: «کاهش شدید هزینه‌های عمومی دولت از طریق خصوصی‌سازی، حذف مقررات و تجارت آزاد» نبود.
- به گفته‌ی خود ویلیامسون این‌ها سیاست‌هایی بودند که «قدرت‌های مستقر در واشنگتن مصرّ بودند که کشورهای آمریکای لاتین آن‌ها را اتخاذ کنند» و به برخورد مستعمراتی «مکتب اقتصادی شبکاگو» با «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» را که تا حد زیادی مسکوت مانده بود، رسمیت دادند.
- هلد^{۱۱} اشاره می‌کند که سیاست‌های اجماع واشنگتن به شدت از سوی رونالد ریگان، مارگارت تاچر و سرمه مورد حمایت قرار گرفتند. آن‌ها بر حرکت‌های آزاد سرمایه، پول‌گرایی و دولت حداقلی که هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال نابرابری‌های درآمد و مدیریت بحران‌های جدی نمی‌پذیرد، تأکید داشتند.
- گای استندینگ^{۱۲} و ویکتور توکمن^{۱۳} نیز تصریح می‌کنند که برنامه‌های تعدیل ساختاری از نقطه نظر مبانی فکری بر تحکیم و تحقق اقتصاد بازار استوارند. [۹] بنابراین اکثر کسانی که درباره‌ی برنامه‌ی تعدیل ساختاری به بحث پرداخته‌اند، تردیدی به خود راه نداده‌اند که چهارچوب نظری این برنامه‌ها، رویکردی نئوکلاسیکی دارد.

۲،۲،۵. واکنش‌ها:

جان ویلیامسون می‌گوید: "سه صاحب نظر آمریکایی که من در واکنش به مقاله دعوت کرده بودم، ریچارد فینبرگ (در شورای توسعه در خارج از کشور)، استنلی فیشر (رئیس

¹¹ Held

¹² Guy Standing

¹³ Victor Tokman

اقتصاددان بانک جهانی، و آلن ملتزر (به عنوان استاد در دانشگاه کارنگی ملون) بودند. فینبرگ و ملتزر در تلاش بودند تا مطمئن شوند که چیزی ارائه نشود که توسط یک طرف یا طرف دیگر طیف سیاسی بی- ارزش تلقی شود. در حالی که فیشر همان نقش حفاظت مانند نهادهای مالی بین‌المللی را بر عهده داشت."

"فیشر محور اساسی این مقاله را حمایت می‌کرد و اعتقاد داشت: "دیگر، ۲ پارادایم رقیب توسعه‌ی اقتصادی وجود ندارد و این که ویلیامسون اجماع واشنگتن را در آن چه که کشورهای در حال توسعه باید انجام دهند به کار گرفته است". اما او به برخی از مناطقی اشاره می‌کرد که ویلیامسون مدّ نظر قرار نداده بود و در آن‌ها ناسازگاری‌های گسترده‌ای، از جمله محیط زیست، هزینه‌های نظامی، نیاز بیشتر برای اصلاحات مالی به نسبت آزادسازی نرخ بهره، بازگرداندن سرمایه‌های شناور و آزادسازی جریان‌های سرمایه مالی وجود داشت."

ویلیامسون به نظر ملتزر نیز اشاره‌ای دارد: "ملتزر تلاش خود را در یافتن این موضوع به کار بسته بود که جریان اصلی تا چه حد در مورد بیهودگی مسائلی مانند فعالیت‌های سیاست، استفاده از رابطه‌ی جایگزینی بیکاری- تورم و برنامه ریزی توسعه آموخته بود. دوعنصری که ملتزر بیشتر بر آن‌ها متمرکز شده بود نرخ ارز رقابتی و مسئله‌ی نرخ بهره بودند (هر چند در این جا تمرکز او بیشتر در مورد هدف موقت نرخ بهره مثبت و در عین حال متوسط بود تا هدف دراز مدت از آزادسازی نرخ بهره). انتقاد از موضوع نرخ بهره به نظر درست بود. ایده‌ی جایگزین او در مورد نرخ ارز رقابتی، یعنی currency board، قطعاً نمی‌تواند مورد توافق طرفین قرار گیرد، اما واقعیت این است که طرح این مسئله اولین هشدار من بود که در مسئله‌ی نرخ ارز، درجه‌ی توافقات در واشنگتن به درستی نمایش داده نشده است."

"هم چنین فینبرگ کار خود را با این پیشنهاد آغاز کرد که در حقیقت اجماعی وجود ندارد. اما نظر وی هرچه پیشرفت می‌کرد خوشایند تر به نظر می‌رسید. در نهایت به این نتیجه رسید که در مفاهیم کلیدی همگرایی وجود دارد هر چند هنوز هم در این مورد اختلاف نظرانی هست." [۲]

با توجه به نظرات بیان شده، آن چه که می‌توان به عنوان موضوعات اساسی در حیطه‌ی اجماع به طور خلاصه اشاره نمود، صحبت‌های آقای فیشر مبنی بر ناسازگاری‌های

گسترده ای که از محسوب نکردن منابع زیست محیطی کشورهای مختلف در آینده ایجاد می شود، تمرکز ملترز بر نرخ ارز رقابتی و مسئله ی نرخ بهره که توافقات آینده ی کشورها و بنیان اجماع را دچار مشکل می سازد و تعریف مجدد سیاست های تعدیل ساختاری به سیاست های نئولیبرالی، بر اساس دیدگاه بنیادگرایی بازار و ترویج سیاست عدم مداخله ی دولت در اقتصاد که مورد توافق تمامی صاحب نظران ذکر شده می باشد، اشاره نمود.

۶. الگوی رشد و توسعه ی اقتصادی به سبک اجماع و اشنگتن^{۱۴}

رشد و توسعه ی اقتصادی، همواره مسأله ی اصلی اقتصاد دانان کشورهای در حال توسعه بوده و هست؛ به طوری که می توان گفت، هدف یک کشور کم تر توسعه یافته این است که به یک کشور توسعه یافته تبدیل شود. مارکس در این رابطه بیان می کند، کشوری که به لحاظ صنعتی پیشرفته تر باشد، تصویری از وضعیت آینده ی یک کشور کم تر توسعه یافته است. [۱۴]

می توان گفت اولین الگوی توسعه که بعد از جنگ جهانی دوم بر اندیشه ی توسعه حکم می راند، ایده ی به وجود آوردن طبقه ی سرمایه داری بود. اما از آن جا که آفرینش طبقه ی سرمایه دار راه حل ساده ای نداشت، کارشناسان توسعه به ارائه ی راه حل هایی نیز برای این منظور پرداختند: مانند ورود یک طبقه ی سرمایه دار از خارج یا دنبال کردن شکلی از سرمایه داری دولتی. اما این الگوی توسعه بعدها خود را در غالب اندیشه های نوین و الگوهای مدرن ارائه شد. اگر انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ جرقه این الگوی توسعه را زده بود، سقوط دیوار برلین آن را شعله ور ساخت.

در همین راستا، در دهه ی ۱۹۸۰ بانک جهانی به مثابه یکی از ابزارهای ترویج و اجرای همین الگوی توسعه وارد فعالیتها ی و رای وام های توسعه ای (مثال ساختن سد و جاده) شد. این الگوی توسعه بعد از سقوط دیوار برلین جان تازه ای گرفت و آن این بود که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول وارد عرصه ی جدیدی شد که همان، ترتیب تحول اتحاد شوروی سابق و کشورهای کمونیستی اروپا به اقتصاد بازار یا همان سرمایه داری بود. [۱۴] در این دوره، راه حل های جدیدی برای توسعه یافتگی و تبدیل به سرمایه داری شدن به کشورهای در حال توسعه پیشنهاد می شد که آزادسازی بازارهای کالا، سرمایه و مالی،

^{۱۴} الگوی توسعه با پیوستن به فرآیند جهانی شدن

خصوصی‌سازی و ریاضت مالی سه جزء اصلی آنها بود. این سیاست‌ها، همان طور که قبلاً نیز اشاره شد، خود را در قالب "اجماع واشنگتنی" یا سیاست‌های تعدیل ساختاری مطرح کردند و ادعای طراحان شان این بود که با طی این مراحل اقتصادها کمیتر توسعه یافته و در حال توسعه، توسعه می‌یابند.

بنابراین، با توجه به آن چه بیان شد، سیاست‌های "اجماع واشنگتن" از جهات مختلف به فرآیند توسعه اقتصادی در کشورها ارتباط پیدا می‌کند، به گونه‌ای که می‌توان آن را در زمره‌ی یکی از مکاتب توسعه‌ی اقتصادی قرار داد. صرف نظر از این مطلب، همان طور که در بیان انتقادی استگلیز نیز اشاره شد، "اجماع واشنگتن" را می‌توان در سه محور: خصوصی‌سازی اقتصاد، اتخاذ سیاست مالی انقباضی (ریاضت مالی) و آزادسازی اقتصاد خلاصه نمود. رویکرد یک کشور به هر کدام از این مباحث به طور عمیقی فرآیند توسعه‌ی اقتصادی آن کشور را متاثر می‌سازد. به عنوان مثال، میزان نقشی که دولت در اقتصاد ایفا می‌کند راهبرد توسعه را مشخص می‌کند. اندازه‌ی دولت مورد نظر اجماع واشنگتن، دولت حداقلی می‌باشد. یعنی دولتی که به ایجاد امنیت پرداخته، از انحصار جلوگیری می‌کند و کالاهای عمومی و احیاناً سایر کالاهایی که بخش خصوصی رقبت ورود به آنها را ندارد، تولید می‌کند. مثال‌های مشهور این کالاهای، آموزش و پرورش، بهداشت و محیط زیست می‌باشد. لذا، می‌توان گفت که راهبرد توسعه‌ی ای که بر اساس توصیه‌ی اجماع واشنگتنی در ادبیات توسعه مشهور است، راهبردی است که خروجی مکتب نئوکلاسیکی می‌باشد. [۱۳] همان طور که از آموزه‌های این مکتب بر می‌آید، عدم دخالت دولت در اقتصاد، افزایش (انباشت) سرمایه، آزادی تجارت خارجی، آزادسازی بازارهای پولی و مقررات زدایی از اقتصاد، از اصول آن می‌باشد. دو محور دیگر مورد تأکید اجماع، ریاضت مالی و آزادسازی مطلق اقتصادی می‌باشند، که با اصول مکتب نئوکلاسیکی مطابقت دارند. به علاوه، این اجماع هیچ دغدغه‌ی خاصی را در ارتباط با چگونگی توزیع درآمد و یا مسئله‌ی فقر مطرح نمی‌کند و برای دولت‌ها نقشی در این زمینه قائل نیست، بلکه به نظر می‌رسد این مسئله را به نظام توزیع بازار واگذار کرده و احیاناً حل مسئله فقر را از طریق اثرات سرریز دنبال می‌کند. بحث مربوط به آزادی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز، در اجماع واشنگتن به اندازه‌ای توصیه شده که به کشورهای پذیرنده‌ی این اصول پیشنهاد می‌دهد که آن را هم چون سرمایه‌گذاری داخلی در نظر بگیرند و به تسهیل امور آن بپردازند.

اما این مطلب از جمله مباحثی است که دیدگاه‌های متفاوتی در مورد تأثیر آن بر فرآیند رشد و توسعه اقتصادی (به خصوص توسعه‌ی انسانی) کشورها وجود دارد. به این معنی که با وجود این که مطالعات زیادی تأثیر مثبت این نوع از سرمایه گذاری را بر جریان رشد و توسعه نشان می‌دهند، اما در کنار آن دیدگاه‌های مخالفی نیز وجود دارد. ضمن این که برخی تأثیر این نوع از سرمایه گذاری را بر جریان توسعه‌ی انسانی معنی دار نیافته‌اند. [۱۵]

بنابراین، می‌توان گفت که سیاست‌های ده گانه‌ی مورد توصیه‌ی اجماع واشنگتن، همان اصول مکتب نئوکلاسیکی است، اصولی که در قسمت نظریات و مکاتب توسعه‌ی اقتصادی در برخی از نظریات به آنان اشاره شده؛ اما این بار با زبانی متفاوت و با جزئیاتی بیشتر بر جهانیان عرضه شده است. با این حال در ادامه‌ی مقاله نیز، حقایق و تجربیاتی از به کارگیری سیاست‌های تعدیل ساختاری برای کشورها حاصل شده، که به وضوح تأثیر آن نتایج را بر معیارهای توسعه آشکار می‌سازد.

۷. تجربه‌ی کشورهای جهان در استفاده از راهبردهای اجماع واشنگتن

تجربه‌ی استفاده از این اصول در ۲۰ سال گذشته که در طی آن کشورهای با درآمد کم و متوسط به طور قابل توجهی اقتصاد خود را باز کرده و از توصیه‌های اقتصادی واشنگتن استفاده کردند، به شکست اقتصادی غیرقابل تردیدی منجر شد. در آمریکای لاتین، GDP سرانه در طی دو دهه‌ی گذشته حدود ۷٪ رشد کرده است، در حالی که در بین سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۸۰، ۷۵٪ رشد داشته است. در آفریقا، از ۱۹۶۰-۱۹۸۰، رشد درآمد سرانه حدود ۳۴٪ بوده است؛ در حالی که از آن زمان تا کنون بیش از ۱۵٪ کاهش یافته است. این کاهش رشد در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای در حال توسعه رخ داده است. استثناء بزرگ چین و هند هستند، اما نمی‌توان به آن‌ها به عنوان نمونه‌ای از موفقیت در اتخاذ سیاست‌های نئولیبرالی اشاره کرد. چین، که یکی از بالاترین نرخ رشد‌ها را در بیش از ۲۰ سال گذشته به ثبت رسانده است، نرخ ارز را به سختی کنترل کرده و از بازار مصرف داخلی خود به طور قابل توجهی حفاظت نموده است. هم‌چنین سیستم مالی آن تحت سلطه‌ی بانک‌های دولتی بوده است. [۹] حال با توجه به مطالب ذکر شده در رابطه با نتایج به

کارگیری سیاست‌های اجماع واشنگتن در آمریکای لاتین، آفریقا و شرق آسیا، به چالش‌های به وجود آمده‌ی ناشی از کاهش در رشد اقتصادی این کشورها اشاره می‌کنیم.

۱.۷. چالش‌های بعد از اجماع واشنگتن

- اول، بحران شرق آسیا در سال ۱۹۹۷ که ضربه‌ی بزرگی به کسانی که طرفدار باز کردن سریع حساب سرمایه برای حرکت بیشتر به "راست" در امتداد این طیف بودند، وارد کرد. اندونزی، کره جنوبی و تایلند که سیاست‌های اجماع واشنگتن را برای مقابله با بحران مالی آسیا اجرا کردند، متحمل خسارات عمیق‌تر محصولات برای دوره‌ی طولانی‌تری از مالزی که به جای آن سیاست کنترل سرمایه را در پیش گرفت کرد، شدند. بحث در این مورد در میان اقتصاددانان جالب بود، چرا که میان آن‌ها تفرقه ایجاد کرد. جای تعجب نیست که کسانی که به طور کلی در مورد حرکت به "راست" شک و تردید داشتند، مانند استیگلیتز (۲۰۰۲) در جهت مخالف آزادسازی حساب سرمایه قرار گرفتند. آن چه ممکن است سبب تعجب شود این است که اقتصاددانانی مانند جاگدیش باگواتی، یکی از حامیان سرسخت آزادسازی تجارت و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، به همان اندازه به شدت در برابر آزادسازی شتاب زده‌ی جریان‌های مالی که حمایت، تشویق و حتی گاهی اوقات تحمیل می‌شدند، مخالفت می‌کرد. در هر صورت، بحران شرق آسیا منجر به تجدید نظر در آزادسازی جریان‌های مالی شد، با این نتیجه که در حال حاضر حتی صندوق بین‌المللی پول است که در دفاع از این حرکت محتاطانه‌تر عمل می‌کند. [۱۳]
- مجموعه‌ی دوم، "شوک درمانی" بود، که چالشی بود بر اجماع در حال ظهور در سیاست‌های اقتصادی توسعه در دهه‌ی ۱۹۹۰، تجربه‌ی فاجعه‌آمیز بسیاری از اقتصادهای در حال گذار اروپای شرقی. به این دلیل که خصوصی‌سازی و ادغام سریع در اقتصاد جهانی "بیشتر شوک بود تا درمان." این اقتصادها متحمل چیزی دقیقاً مخالف معجزه‌ی شرق آسیا از دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شدند؛ یعنی به جای رشد همراه با افزایش در حقوق صاحبان سهام با رکود اقتصادی همراه با افزایش نابرابری مواجه بودند. این نتیجه، توسط بسیاری از اقتصاددانان، مانند استیگلیتز (۲۰۰۲)، و توسط جمعیت این کشورها، به یک حرکت بیش از حد شتاب زده و افراطی از گذشته

ی راکد به آینده‌ی بازار گرای بدون پادمان نظارتی و شبکه‌های ایمنی نسبت داده می‌شد. این اقتصادها در حال حاضر در دوره‌ی نقاهت بعد از رکود اقتصادی به سر می‌برند و نابرابری در سیستم خصوصی سریع معرفی شده، در حال حاضر بخشی از ساختار اقتصادی و سیاسی کشورهایی مانند روسیه است.

- سوم، به طور کلی، بسیاری از کشورها در آفریقا و آمریکای لاتین که به دنبال نسخه‌ی آزادسازی بیشتر تجارت و تأکید و اعتماد بیشتر به بازار بودند؛ به مزایای رشدی که به آن‌ها وعده داده شده بود دست نیافتند. حتی کشورهایی مانند غنا که رشد را تجربه کردند، به کمتر از آن چه که وعده داده شده بود رسیدند. اما بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین نرخ رشد آهسته را تجربه کردند که سبب شد کل دهه "از دست رفته" تلقی گردد.

- چهارم، رشد سریع چین و هند و یافتن اینکه این کشورها از نسخه‌های نئولیبرالی پیروی نکردند، مباحثات را تحت تأثیر قرار داد. هر دو کشور از سیاست‌های توسعه‌ی برون‌گرا تر نسبت به گذشته استفاده کردند (چین از ۱۹۸۰ و هند از سال ۱۹۹۰). در هند آزادسازی اقتصادی آغاز شد، کنترل‌های قیمتی منسوخ شد و پس از یک دوره‌ی بی‌ثباتی سیاسی، در سال ۱۹۹۱، عمده‌ی اقدامات آزادسازی خارجی، اعلام شد و به تدریج فضای حاکم بر اقتصاد هند باز شد. اما در دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نیز شاهد باز شدن و ادغام چین در اقتصاد جهانی (به طور رسمی، این فعالیت‌ها در چین در سال ۱۹۷۸ آغاز شد) بودیم. سرمایه‌گذاری خارجی به سمت داخل، افزایش در صادرات، سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی و هم‌چنین دادن مجوز به دهقانان برای نگه داشتن آن چه را که خودشان تولید می‌کردند. از زمان باز شدن اقتصاد در سال ۱۹۷۸ حداقل ۲۰۰ میلیون چینی از فقر درآمد بیرون آمدند که شاید چشم‌گیرترین کاهش فقر در تاریخ است. بنابراین هر دو کشور جریان‌ات سرمایه را کنترل کردند که نتیجه‌ی آن فرار از پیامدهای بحران شرق آسیا بود. چین سیستم مالی داخلی خود را به حفظ نرخ ارز کم ارزش گذاری شده که یک دلیل کلیدی برای عملکرد چشمگیر صادرات آن بود، گسترش داد و هر دو کشور هم‌چنان به استفاده از توزیع مجدد داخلی برای کاهش نابرابری ادامه دادند.

- مجموعه‌ی پنجم نتایج، در واقع به افزایش شدید نابرابری در داخل کشورها پی که بیش از بیست سال گذشته با سرعت در حال رشد بودند، بازمی‌گردد. چه در چین، هند، بنگلادش، ویتنام، روسیه، غنا، آفریقای جنوبی، مکزیک، و غیره، و چه در مقابل تجربه‌ی شرق آسیا در ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰. به نظر می‌رسد که رشد سریع همواره با افزایش نابرابری همراه بوده است. در آفریقا، آزادسازی خارجی انجام شده بود. بارز ترین شاخص، میزان آزاد شدن نرخ ارز از کنترل‌ها و سهمیه بندی در بسیاری از کشورهای آفریقای شرقی و جنوبی، و حذف تدریجی محدودیت‌های تجاری و کاهش تعرفه‌ها بود. در آمریکای لاتین نیز به طور مشابه، آزادسازی‌های بخش خارجی انجام شد. در تمام کشورها، هزینه‌های بدهی، سختی‌های قابل توجهی در بودجه‌ی بخش عمومی به عنوان تعادل بین درآمد و هزینه در پی داشت.
- در انتها، تجربه‌ی رشد کشورهای در حال توسعه در سال‌های ۱۹۹۰-۲۰۰۱، زمانی که اجماع واشنگتن در حال افزایش نفوذ خود بر سیاست‌گذاری‌ها بود، به نسبت ۱۹۷۵-۱۹۸۹، در اکثریت کشورهای جنوب صحرای آفریقا و تعداد قابل توجهی از کشورهای آمریکای لاتین، ۱٪، ۰٪، و برای آمریکا لاتین و کارائیب ۱،۵٪ و ۰،۶٪ بوده است. با این حال، حتی اگر اجماع واشنگتن دلیل بهبود رشد آفریقا و آمریکای لاتین باشد، تنها در صورتی می‌توان نسخه‌های اجماع واشنگتن را کافی دانست که انتظارات پایینی برای رشد داشته باشیم. زیرا نرخ‌های رشد ذکر شده در آفریقا، آمریکای لاتین و کارائیب، هنوز حتی به نقطه‌ی ۵،۵٪ رشد در شرق آسیا (که هنوز هم پایین‌تر از رشد ۶،۲٪ آن در سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۸۹ است) نزدیک هم نبود. علاوه بر این، حتی این رشد کم ناشی از اجماع واشنگتن ممکن است ناپایدار و غیر قابل اعتماد باشد. [۴]
- حال اگر کشورها را به جای منطقه براساس سطح درآمد سرانه‌شان گروه بندی کنیم، کاهش سرعت رشد به خوبی مشخص و قابل توضیح است. در سطوح پایین‌تر نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سرانه از ۱،۹٪ در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۸۰، به ۰،۵٪ در سال‌های ۱۹۸۰-۲۰۰۰ کاهش یافت. برای سطوح متوسط (که شامل کشورهای عمدتاً فقیر می‌باشد)، کاهشی شدید در نرخ رشد سالانه‌ی سرانه ۳،۶٪ به تنها کمتر از ۱٪ وجود داشت. این کاهش‌ها در رشد، اختلاف زیاد استانداردهای زندگی را در مقایسه

با آن چه در گذشته طبیعی و عملی در نظر گرفته می شد، نشان می داد و این کاهش در تمام گروه از کشورها وجود داشت.

هم چنین شکست در دو دهه ی گذشته، در کاهش قابل توجه شاخص های عمده ی اجتماعی نیز نمایان است. تقریباً در تمام گروه کشورها، مرگ و میر، امید به زندگی، تلفات نوزاد و کودک، مقیاس های آموزش و پرورش، و سواد در دو دهه ی گذشته در مقایسه با دوره ی ۱۹۶۰-۱۹۸۰ به طور قابل ملاحظه ای کاهش می یابد. [۹]

۸. اجماع واشنگتن در بوته ی انتقاد؛ اجماع پسا واشنگتن

در طول دو دهه ی آخر قرن بیستم، نظریات توسعه و عمل به آن ها، تحت سلطه ی "اجماع واشنگتن" نئولیبرالی قرار داشت. بر این اساس، اصول اجماع واشنگتن به پنج دسته ی اصلی تقسیم شده بود: آزاد سازی تجارت، مقررات زدایی، خصوصی سازی، آزادسازی مالی و مدیریت بحران بدهی. در آمریکا ی لاتین به طور خاص، این تئوری ها به عنوان «نئولیبرالیسم» شناخته می شد. با این حال بسیاری آن را اقتصاد بازار آزاد نیز می نامیدند. رونالد ریگان، مارگارت تاچر و هلموت کوهل که خود را انقلابی می نامیدند در اوایل دهه ی ۱۹۸۰ به قدرت رسیدند. آن ها کاهش نقش دولت و رها کردن نیروهای بازار را توصیه کرده و برخی گسترش دموکراسی را وعده دادند. علاوه بر آن ها، سرمایه نیز از این پارادایم برای دگرگونی اقتصاد داخلی کشور خود نیز استفاده کرد. در ایالات متحده، مجموعه ای قوی از مقررات دولتی برای کسب و کار که بسیاری در طول دوره ی اصلاحات در دهه ی ۱۹۳۰ تأسیس شده بودند، تضعیف شدند. فعالیت های دولت در عرصه ی رفاه، آموزش و پرورش و غیره به بخش خصوصی واگذار شد و موانع تجاری نیز به پایین آمدن ادامه دادند. [۱۱]

این "انقلاب خاموش بازار آزاد" به یک انقلاب جهانی تبدیل شد. به لطف مجموعه ای از تحولات درونی در میان نهادهای چند جانبه، اجماع واشنگتن به الگویی جهانی مبدل شد که سیاست های توسعه ی جهان سوم را تحت سلطه ی خود قرار داده بود. در سال ۱۹۸۰، بانک جهانی سیاست جدیدی را آغاز کرد که مبتنی بر ابزاری سیاستی به نام وام های تعدیل ساختاری بود و کشورها را به گسترش مقررات زدایی، خصوصی سازی و آزادسازی موظف می کرد. در سال ۱۹۸۲، با ایجاد بحران بدهی که ابتدا با ناتوانی مکزیک در پرداخت

بدهی های خارجی آن آغاز شد، وزارت خزانه داری ایالات متحده، به صندوق بین المللی پول اجازه داد تا نقش بیشتری در اعمال فشار برای اجرای سیاست های اجماع واشنگتن درملل بدهکار به عنوان شرطی برای وام های جدید بخش خصوصی و عمومی ایفا نماید. طی دهه ی ۱۹۸۰، این سیاست ها به اکثر کشورهای در حال توسعه گسترش یافت. صدور سیاست های اجماع واشنگتن طی سال های ۱۹۹۰- ۲۰۰۰ هم چنان ادامه داشت. ایالات متحده و دیگر دولت ها توافق نامه های دو جانبه و چند جانبه ی سرمایه گذاری و تجارتي را به مذاکره گذاشتند، که به گسترش این سیاست ها در جهان در حال توسعه و در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق و شرق اروپا پس از فروپاشی دیوار برلین ادامه می داد. در نوامبر ۱۹۹۳، دولت ایالات متحده ی آمریکا، مکزیک و کانادا با تصویب توافقنامه ی تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA)، موانع تجارت و سرمایه گذاری را حذف کرده و بر کنترل دولت در فعالیت های اقتصادی تاکید نمودند. یک سال بعد، دولت ها در سراسر جهان، سازمان تجارت جهانی را ایجاد و به آن نهاد قدرت زیاد برای اجرای سیاست های اجماع واشنگتن را اعطا کردند. این سازمان حمایت از شرکت ها را گسترش (از جمله تقویت حقوق مالکیت معنوی تجارت) و صلاحیت دولت را برای هدایت سیاست های اقتصادی داخلی کاهش داد. در حالی که هر یک از این تحولات جدید با مقاومت شدید شهروندان در سرتاسر جهان مواجه شده بود، اما با اجماع نخبگان قدرتمند به تصویب رسید. بنابراین وزارت خزانه داری ایالات متحده، صندوق بین المللی پول و دیگر پیروان اجماع واشنگتن کاملاً به خود اطمینان داشتند که در واقع ۱۰ اصل اصلی ویلیامسون را به گونه ای گسترش داده اند که آزادسازی سرمایه را نیز (علاوه بر آزاد سازی تجارت) دربرگیرد. آن ها همچنین "توافق سرمایه گذاری چند جانبه" را پیشنهاد کردند که نیازمند آن بود که کشورها با سرمایه گذاری خارجی دقیقاً مثل سرمایه گذاری داخلی برخورد نمایند. اجماع واشنگتن به عنوان تنها راه شناخته شد و مطلوبیت آن در سیاست ها به عنوان یک حقیقت عینی اقتصادی نمایان گشت. [۱۱]

۱.۸. نظرات و انتقادات وارد بر اجماع واشنگتن

با توجه به فعالیت های بسیار زیادی که توسط کشورهای توسعه یافته و قدرتمند آن دوره در ترویج و بسط سیاست های تعدیل ساختاری اجماع واشنگتن، از طریق نهاد ها و

سازمان های بین المللی واقع در ایالات متحده ی آمریکا، نظیر صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تازه تأسیس تجارت جهانی در سال ۱۹۹۵، انجام شد وهم چنین قرار دادن این سیاست ها و عمل به آن ها توسط کشورهای مقروض به صندوق بین المللی پول به عنوان ابزاری برای بازپرداخت بدهی هایشان، باعث شد که نتایج و خسارات جبران ناپذیری بر این کشورها تحمیل شود. شکست این سیاست ها و فلج شدن اقتصاد کشورهای مذکور و عقب ماندگی آن ها در مقایسه با کشور های توسعه یافته، موجبات بروز انتقادات و واکنش های جهانی و کاهش اقبال عمومی نسبت به عملکرد این سیاست ها را فراهم آورد. برخی از دلایل بروز واکنش ها در سطح جهانی و بالتبع روی آوری مردم به اقتصاد دولت محور، به شرح زیر می باشد:

۱- نتایج در جهان.

رشد اقتصادی اولین هدف سیاست های اجماع واشنگتن بوده است. نتایج حاصل از اجرای سیاست های اجماع در جهان از جمله گسترش نابرابری، افزایش آسیب های زیست محیطی، کاهش حقوق کارگران و منافی اغلب بدون ایجاد رشد اقتصادی موعود، از همان آغاز سیاست آشکار شد. در واقع، محدودیت های جغرافیایی و زیست محیطی می تواند بر پتانسیل رشد یک کشور موثر باشد، که اجماع واشنگتن آن ها را در نظر نگرفت. به عنوان مثال، استراتژی رشد به وسیله ی تجارت در شرق آسیا نمی تواند با بازدهی یکسان برای یک کشور محصور در خشکی عمل کند. سرمایه گذاری های مستقیم خارجی نیز کمتر احتمال دارد که در مکان هایی که آلوده به مالاریا هستند صرف شوند. منتقدان اجماع واشنگتن نه تنها بر رشد کم کلی در بسیاری از کشورها، بلکه بر این واقعیت متمرکز شده بودند که ذینفعان این سیاست ها، شرکت های بزرگ و ثروتمندان هستند. [۷، ۱۰]

۲- واکنش های شدید جهانی.

تاثیرات این نتایج و انتقادات کلی در این زمینه تا حد زیادی با ظهور و یا رشد جنبش های شهروندان در کشورهای متعدد بر ضد الگوی نئولیبرالی و نهادهای اصلی دولتی و خصوصی حامی این پارادایم همراه شد. درمقابل، این واکنش های جهانی شهروندان از شواهد و مدارک تجربی در جهان برای تقویت و افزایش حوزه ی خود استفاده کرد. برای

بسیاری از مردم، این جنبش تا نوامبر سال ۱۹۹۹ با "نبرد درسیاتل" به خوبی شناخته نشده بود. زمانی که حدود ۶۰۰۰۰ تن از فعالان درسیاتل به هنگام برگزاری یکی از جلسات اصلی سازمان تجارت جهانی به خیابان‌ها ریختند. اما، به عنوان ناظران دقیق - تر بحث جهانی شدن به خوبی می‌دانیم که چنین جنبش‌های شهروندان در ده‌ها کشور در سراسر جهان با هدف شرکت‌های بزرگ، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، NAFTA، WTO و جلوه‌های دیگر این حرکت‌ها با نام "جهانی شدن متحد" از سال ۱۹۹۷ توسط اجتماعات محلی برای اعتراض نسبت به پروژه‌های بانک جهانی شکل گرفت. [۱۲]

۳- بحران‌های مالی کشورهای آسیایی در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰.

در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ زمانی که سیاست‌های اجماع واشنگتن به طور فراگیر در جهان پیگیری می‌شد، اجماع به گونه‌ای گسترش یافت که اصلی جدید با عنوان آزادسازی مالی را نیز دربرگیرد. این اصل به شدت توسط وزارت خزانه‌داری آمریکا و صندوق بین‌المللی پول تأکید می‌شد. کشورها به باز کردن بازارهای سهام در برابر سرمایه‌گذاران خارجی و بازارهای مالی در برابر جریان مالی کوتاه مدت حاصل از بازنشستگی، داد و ستدهای تأمینی و دیگر وجوه مالی از کشورهای ثروتمند تشویق می‌شدند. برای کشورهایمانند کره‌ی جنوبی و مکزیک، این یک پیش شرط برای پیوستن به باشگاه ملل ثروتمند در سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه، GATT و NAFTA و یا توافقات مختلف دو طرفه در ایالات متحده به شمار می‌رفت. در نتیجه در دهه‌ی ۱۹۹۰ سیلی از سرمایه‌گذاری‌های سوداگرانه‌ی کوتاه مدت به تایلند، کره‌ی جنوبی، اندونزی و بسیاری از کشورهای دیگر جاری شد که برای برخی سبب ایجاد ثروت و برای دیگران رشد سریع تجاری دراملاک و مستغلات بود. با این حال بسیاری از دارندگان اجماع نگرانی‌های مطرح شده در مورد نوسانات شدید حاصل از چنین آزادسازی مالی را نمی‌پذیرفتند، بحران‌هایی مانند "پول داغ" در ۲ جولای ۱۹۹۷ با ترس و وحشت سرمایه‌گذاران کوتاه مدت از نقاط ضعف در اقتصاد تایلند و خروج میلیاردها دلار از بازارهای مالی این کشور پدیدارگشت. بحران به سرعت به فیلیپین، اندونزی، کره جنوبی، و بعد از آن به روسیه، برزیل و کشورهای دیگر در سراسر جهان گسترش یافت. در این میان کشورهایمانند کره جنوبی که بازارهای سرمایه را کنترل کردند به ویژه چین، هند و ویتنام از این بحران در امان ماندند. بازارهای سهام و ارزش پول در

سراسر جهان کاهش یافته بود. ده‌ها میلیون نفر از کار اخراج شده و یک شبه وضعیت طبقه‌ی متوسط جای خود را به فقر داد. [۱۲]

۴- فروپاشی اقتصاد.

آمریکای لاتین، مکزیک و سایر کشورها یک بار دیگر به تبلیغ موفقیت سیاست‌های اجماع پرداختند. گسترده‌ترین بحران مالی در ۱۹۹۷-۱۹۹۸ با فروپاشی اقتصاد آرژانتین در اواخر پاییز سال ۲۰۰۱ آغاز شد. کشوری که حدود یک قرن پیش با ایالات متحده در استاندارد زندگی رقابت می‌کرد، به سقوط آزاد اقتصادی در اواخر سال ۲۰۰۱ وارد شده و مجبور شد ورشکستگی خود را به طلبکاران اعلام کند. [۱، ۱۲]

۵- رسوایی شرکت‌ها.

درست زمانی که آرژانتین در زمان فاجعه‌ی ۱۱ سپتامبر در اواخر سال ۲۰۰۱ از سرفصل روزنامه‌ها برداشته شد، بحرانی دیگر اصول دیگر اجماع را لرزاند. انرون، یکی از ده شرکت بزرگ جهان در سال ۲۰۰۱ بزرگترین ورشکستگی را در تاریخ شرکت‌های بزرگ تجربه کرد. متوالیاً، رسوایی‌های مشابه در ورد کام، تیکو و دیگر شرکت‌های جهانی در ایالات متحده اتفاق افتاد. [۱۲]

۶- نوآوری و تکنولوژی.

اجماع واشنگتن به این مسئله توجه ندارد که موتور نهایی رشد در یک اقتصاد بازار عمدتاً خصوصی، نوآوری‌های تکنولوژیکی است و این که دولت می‌تواند نقش مهمی در تسهیل نوآوری‌های تکنولوژیکی ایفا نماید. اجماع واشنگتن تا حدی بر رشد به کمک تجارت متمرکز شده که فراموش می‌کند که رشد به کمک علم حتی مهم‌تر است. [۷، ۱۰]

۷- انتخابات دولت‌های مخالف.

شاید مهم‌ترین نشانه‌ی افزایش نگرانی عمومی و یا رد آشکار اجماع واشنگتن، به نوبه‌ی خود ناشی از انتخابات اخیر دولت در چندین کشور جهان بود که موضع‌گیری مخالف با سیاست‌های اجماع واشنگتن داشتند. مهم‌ترین آن‌ها انتخاب "لوئیز ایناسیو لولا

دا سیلوا" در اکتبر ۲۰۰۲ به عنوان رئیس جمهور برزیل بود. به همین ترتیب انتخابات هوگو چاوز در ونزوئلا، لوسیو گوتیرز در اکوادور و نستور کیرشنر در آرژانتین (پس از سقوط)، همگی از واکنش‌های شدید سیاسی در بین کشورهای جهان سوم به ویژه در آمریکای لاتین، پس از حدود دو دهه حکومت اجماع واشنگتن خبر دادند. [۱۲]

۸- آزادسازی تجاری.

انتقاد از این باور اساسی در مطلوبیت آزادسازی تجاری که دسترسی به بازار و رشد صادرات را افزایش داد، به مراتب کمتر از انتقادات از مقررات زدایی مالی بوده است، اما هنوز هم به آن انتقاداتی وارد است. از جمله ی آن، استیگلیتز در سال ۲۰۰۲ می-گوید: "کشورها موفق بوده اند چرا که از دستورات اجماع واشنگتن پیروی نکرده اند." رودریک کشورهایی را که تجارت آزاد داشتند مورد مطالعه قرار داد و به این نتیجه رسید که: "هیچ چیز گواه بر وجود رابطه ی مثبت (حتی از لحاظ آماری ناچیز) بین تعرفه ها و رشد اقتصادی نیست. به عبارت دیگر هیچ شواهد تجربی وجود ندارد که نشان دهد آزادسازی تجارت سبب رشد سریع کشورها شده است." هرچند رودریک فی نفسه مخالف آزادسازی تجارت نیست اما باور ندارد که این آزادسازی یک عامل کلیدی است. مخالفت وی مربوط به مسیر کوتاه فکانه ایست که طرفداران اجماع واشنگتن در حداکثرسازی تجارت به عنوان هدف تعیین می کنند.

۹- ناسازگاری اجماع واشنگتن با مفهوم دولت توسعه.

که توسط اقتصادهای موفق تازه در حال صنعتی شدن شرق آسیا (NIEs) اجرا شده بود. با ژاپن به عنوان پیشرو و پس از آن چهار قدرت دیگر (هنگ کنگ به عنوان منطقه ی اداری چین، جمهوری کره، سنگاپور و تایوان)، در ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و به دنبال آن، چین، اندونزی، مالزی، تایلند و ویتنام. در همه ی این موارد، دولت اصول اصلی اجماع واشنگتن را از طریق برنامه ریزی های بلند مدت، حمایت از تولیدات داخلی، هدایت امور مالی و خروج از بازار آزاد نقض کرده بود. [۸]

۲.۸. اجماع پساواشنگتن

تحلیلگران با تجربه گسترده در مورد آمریکای لاتین، به این موضوع اشاره دارند که علت تقریبی تغییرات گسترده در سیاست، شکست نزدیک به سه دهه ی (تقریباً ۱۹۷۰-۲۰۰۰) سیاست های اجماع واشنگتن به دلیل ایجاد فقر بومی و نابرابری های عظیم، افزایش غیر رسمی در بخش کسب و کار و محرومیت اجتماعی بوده است. به طور خاص، شکست در رسیدگی به ارتباط بین فقر گسترده و نابرابری از یک سو و تضاد شدید از طرف دیگر، موجب تأسفات جدی در بسیاری از نقاط آمریکا لاتین شده است. [۱]

اما با این حال، صندوق بین المللی پول با تأکید بر مزیت های اصلاحات و سرزنش کشورهای فقیر برای شکست شان ادامه داد. (برای مثال، کروگر، ۲۰۰۴). این بدان معناست که از نظر صندوق بین المللی پول، کشورها باید "همان سیاست ها را بیشتر و به خوبی انجام دهند." [۱]

از آن جا که سیاست های اجماع واشنگتن در همه جای آمریکای لاتین تا اواخر سال های بین ۱۹۹۰-۲۰۰۰ به پایان شرم آوری منجر شد، این بر آشفتگی سبب ایجاد موج جدیدی از دولت های چپ گرا با وعده ی سیاست های اقتصادی عادلانه تر و به نفع فقرا شد. رویکرد جدید اجماع پساواشنگتن به اقتصاد، براساس دخالت دولت و حمایت فعال دولت برای توسعه ی اقتصادی پدیدار گشت و در نهایت، سطح بالایی از پشتیبانی برای استقرار مجدد سیاست های صنعتی ملی و محلی محور را در آمریکای لاتین (IADB، ۲۰۱۰) در بر گرفت. از جمله ی آن، شهرمدلین در کلمبیا پیشگام در توسعه ی مدل جدید سیاست های اقتصادی اجماع پساواشنگتن است. پس از گذشت بیش از دو دهه از خشونت شبه نظامی و هرج و مرج، از اواخر سال ۱۹۹۰، مدلین، به پیشرفت قابل توجه اقتصادی و اجتماعی به لطف اشتیاق برای تجدید فعالیت دولت محلی محبوب و موثر، دست یافته است. [۱]

حال با توجه به درآمد بیان شده، به معرفی کوتاهی از اجماع پسا واشنگتن و اهداف آن می پردازیم:

۱،۲،۸. تعریف اجماع پساواشنگتن

محورفکری پساواشنگتن به جای تأکید بر ایده‌های نئوکلاسیک در رقابت و برتری (کامل) بازارها، تأکید بر تنظیمات نهادی فعالیت‌های اقتصادی، اهمیت نقص‌های بازار و نتایج بالقوه‌ی تفاوت و یا تغییر در مؤسسات می‌باشد. پساواشنگتن، اجماع‌واشنگتن را به دلیل مخالفت شدید با مداخلات دولت رد کرده و سیاست‌های تثبیت‌کننده‌ی معمولی اجماع‌واشنگتن را برای اثرات سوء کوتاه‌مدت و بلندمدت آن‌ها زیر سؤال می‌برد. با الهام از اقتصاد نهادی جدید، اجماع‌پسا‌واشنگتن می‌تواند درک متفاوتی از توسعه اقتصادی داشته باشد. به عنوان مثال، اجماع‌پسا‌واشنگتن اذعان دارد که در هسته‌ی اصلی فرآیند توسعه، یک تغییر عمیق در روابط اجتماعی، توزیع حقوق مالکیت، الگوهای کار، شهرنشینی، ساختار خانواده، و غیره، نهفته است که برای تجزیه و تحلیل‌های محدود به اقتصاد کلان هم ناکافی و هم گمراه‌کننده است. در رابطه با سیاست‌ها، شعارهای اجماع‌پسا‌واشنگتن نسبت به اجماع‌واشنگتن بیشتر طرفدار دولت است، اما به صورت محدود و تنها با مداخله‌ی موردی با این معیار اصلی که احتمال منافع اقتصادی افزایش یابد. با وجود محدودیت‌های واضح آن، اجماع‌پسا‌واشنگتن در مقایسه با اجماع‌واشنگتن یک دلیل منطقی برای مداخله‌ی اختیاری در طیف وسیعی از سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی ارائه می‌دهد. با این حال، اجماع‌پسا‌واشنگتن اساساً طرفدار بازار باقی مانده و از روند ضعیف "جهانی شدن" حمایت می‌کند. هرچند معتقد است که باید چهره‌ای انسانی‌تر داشته باشد، زیرا که توسط نهادهای مناسب، دولت ملی و نهادهای مالی بین‌المللی حمایت می‌شود. [۳]

۲،۲،۸. مقایسه‌ی اجماع‌واشنگتن و پساواشنگتن

حال با توجه به معرفی ویژگی‌ها و مشخصات اجماع‌واشنگتن و پساواشنگتن، اگر بخواهیم به مقایسه‌ی این دو اجماع بپردازیم، می‌توانیم آن‌ها را به طور خلاصه در سه بخش زیر خلاصه کنیم:

- اجماع‌پسا‌واشنگتن یک وقفه‌ی مجزا با اجماع‌واشنگتن را نشان می‌دهد؛ زیرا که آن‌ها نولیبرالیسم را کاملاً به اجماع‌واشنگتن و اعتقاد متعصبانه نسبت به مزایای بازار آزاد ارتباط می‌دهند. هر چند که اجماع‌پسا‌واشنگتن، درخصوص تضاد با مسائل

اجماع واشنگتن سنتی کمی هم اغراق می کند؛ به عنوان مثال به استیگلیتز اجازه می دهد که نسبت به سیاست های صندوق بین المللی پول که بر روسیه و جمهوری کره تحمیل شده است، اعتراض نماید که البته مقدمات خروج وی از دفتر مرکزی بانک جهانی را نیز فراهم کرد. در مقابل، منتقدان ادعا می کنند که اجماع پساواشنگتن اساساً همان اجماع واشنگتن (و ادامه ی نئولیبرالیسم) است اما با ابزاری دیگر. [۱۳]

- همان طور که در بالا نیز ذکر شد، اجماع پسا واشنگتن بر اهمیت نهادهای مناسب برای رشد تأکید دارد. "اعطای حق به نهادها" گاهی اوقات درست مانند "اعطای حق به قیمت ها" در اجماع واشنگتن اغراق آمیز است. تأکید بیش از حد بر نهادها، سه مشکل دارد: اولاً نمی توان ارتباط قوی بین طراحی و سازمانی و عملکرد بلند مدت اقتصادی برقرار کرد. ثانیاً اصلاحات نهادی پیشنهادی توسط اجماع پسا واشنگتن اکثراً قدیمی اند. به عنوان مثال، بانک جهانی قبل از اجماع پساواشنگتن، برای چند دهه، کشورهای فقیر را به بهبود فضای سرمایه گذاری، سرمایه گذاری در زیرساخت ها و کشاورزی و آموزش دختران توصیه می کرد. و در نهایت اینکه، حتی اگر این روابط بتوانند نشان داده شوند، مزایای آن ممکن است برای کشورهای فقیر قابل دست یابی نباشد؛ چرا که مؤسسات در طول زمان سخت و انعطاف ناپذیرند و کشورهای فقیر با نهادهای ضعیف، قادر به اجرای سریع اصلاحات نهادی لازم برای توسعه نخواهند بود. [۶]

و نتیجه ی تغییرات در سیاست های اجماع واشنگتن، افزایش سیاست های اصلاحی، با لیستی طولانی اما مبهم از "نسل دوم" اصلاحات بود، آن چه که بسیاری آن را اجماع پساواشنگتن نامیدند. با اشاره به اصلاحات اضافه شده، رودریک اشاره کرد که "تعیین اهمیت دقیق این اصلاحات سازمانی بستگی دارد به اینکه چه کسی و در چه زمانی از آن صحبت می کند و اغلب به نظری رسد اصلاح طلبان ممکن است شانس برای انجام آن نداشته باشند." بنابراین، هیچ فهرست متفق القولی از سیاست های اجماع پساواشنگتن وجود ندارد، درست همان طور که در مورد اجماع واشنگتن وجود نداشت. با این حال، رودریک مقایسه ای را میان سیاست ها و اصلاحات اجماع واشنگتن و اجماع پسا واشنگتن ارائه می دهد، که در قسمت برداشت های از اجماع واشنگتن ذکر شده است. [۳]

۹. جمع بندی

در سال های پس از جنگ جهانی دوم سیاست های اقتصادی بسیار متفاوتی نسبت به آن چه که امروز عادی تلقی می شود، وجود داشت. در برخی موارد، مانند استفاده از سیاست های ضد ادواری کینزی، روشنفکرانه به نظر می رسید. در واقع، ممکن است استدلال شود که سیاست های رژیم حاکم به جای تمرکز بر تورم، بر ثبات محصول تأکید داشت. اعطای نقش رهبری به دولت برای شرایط آن زمان کاملاً مناسب بود. اما زمان تغییر کرد. کشورهای OECD سریعاً در شناخت چالش تورم، و درک این که بازسازی بخش خصوصی و انحطاط تقریباً اجتناب ناپذیر بخش عمومی در غیاب فشارهای رقابتی بدین معنا که دیگر واگذاری چنین نقش بزرگی به بخش دولتی کارآمد نیست، عکس العمل نشان دادند. [۶]

قبل از اجماع واشنگتن، دلیل اصلی این که کشورهای فقیر همچنان ضعیف باقی مانده اند، نداشتن سرمایه عنوان می شد، و توسعه فرآیند تحول سیستماتیک از طریق نوسازی و صنعتی شدن، توسط مصرف داخلی و تأمین مالی انباشت سرمایه در داخل کشور بود. اما در مقابل، با ظهور اجماع واشنگتن، علت عقب ماندگی کشورهای فقیر دخالت های نامناسب دولت، فساد، ناکارآمدی و انگیزه های غلط اقتصادی بیان می شد. بر این اساس، توسعه، نتیجه ی اجتناب ناپذیر مجموعه ای از انگیزه های "مناسب" و سیاست های اقتصادی نئوکلاسیک، از جمله محدودیت های مالی، خصوصی سازی، لغو مداخله ی دولت در قیمت ها، بازار کار انعطاف پذیر، و آزادسازی تجارت، امور مالی و حساب سرمایه می باشد. هدف این بود که تمام کشورها نهایتاً به یک نسخه ی ایده آل از ایالات متحده نزدیک شوند (نظم نوین جهانی و یکپارچه سازی ملل).

صرف نظر از محاسن اجماع واشنگتن در فراهم آوردن ثبات و رشد اقتصادی، تأثیر منفی سیاست های این اجماع بر سطح زندگی فقرا غیر قابل انکار بود. بنابراین پس از بررسی هزینه های انسانی این بحران، نتیجه این شد که فقر در کشورهای در حال تعدیل رو به افزایش است و هزینه های تعدیل به سقوط بر روی آسیب پذیرترین بخش ها گرایش دارند. بدین ترتیب، تحول مربوط به سیاست های اقتصادی نئولیبرالی و دموکراسی سیاسی در کشورهای مختلف در جنوب و شرق اروپا، تنشی بالقوه و شدید ناشی از به کارگیری

سیستم های سیاسی دموکراتیک و ظاهراً فراگیر برای اجرای سیاست های اقتصادی انحصاری را تعریف کرد.

شکست آشکار این راهبرد (استراتژی)، ظهور اقتصادهای نهادی جدید و هم چنین افزایش فشار وارده بر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، توسط دولت های کشور های مختلف، سازمان های بین المللی (از جمله برخی از آژانس های سازمان ملل)، سازمان های غیر دولتی (NGO ها)، دانشگاه ها و جنبش های اجتماعی، یک بار دیگر جریان اصلی و نهادهای مالی بین المللی را وادار کرد که به مشکلات ناشی از نابرابری و کاهش فقر بپردازند. در طول دهه ی ۱۹۹۰ و اوایل دهه ی ۲۰۰۰، رویکرد اصلی بین اجماع واشنگتن و اجماع پسا واشنگتن به تدریج جای خود را به سیاست های دیگر و به نفع فقرا داد. این تغییر در هیچ جا آشکار تر از تعهد جهانی به اهداف توسعه ی هزاره (MDGs) در سال ۲۰۰۰ نبود. [۸]

بنابراین می توان گفت که اجماع واشنگتن برنامه ای اقتصادی است که بر ثبات کوتاه مدت و میان مدت محصول، قیمت و تراز پرداخت ها، تأکید دارد و نه بر رشد بلند مدت پایدار (به خصوص در فقیرترین کشورهای جهان). به عبارتی دیگر، اجماع واشنگتن از جنبه های نهادی سیاست های توسعه غافل ماند و به عواقب گسترده ی اجتماعی آزادسازی و خصوصی سازی سریع در اقتصاد توجه نداشت.

۱۰. منابع

سلیمی فر، مصطفی، اقتصاد توسعه. (۱۳۸۲). انتشارات موحد، مشهد: چاپ اول
لطیفی، غلام رضا، دید گاه های توسعه. (۱۳۸۸). پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگی، ماهنامه ی علوم اجتماعی، شماره ی ۲۰

موسوی شغائی، سید مسعود، تحولات اقتصاد سیاسی بین الملل و جهانی شدن. (۱۳۸۶). مرکز معاونت پژوهش های سیاست خارجی، اقتصاد سیاسی بین الملل در عصر جهانی شدن، شماره

۷

میدری، احمد و خیرخواهان، جعفر، حکمرانی خوب؛ بنیان توسعه. (۱۳۸۳). مرکز پژوهش های شورای اسلامی؛ دفتر بررسی های اقتصادی، تهران: چاپ اول

1. Bateman, Milford, Juan Pablo Duran Ortíz, and Kate Maclean. (2011).
'A Post- washington Consensus Approach to Local Economic

- Development in Latin America? An Example from Medellin, Colombia*. UK: Odi
2. Williamson, John (2004) *'A Short History of the Washington Consensus'*. Barcelona: CIDOB
 3. Williamson, John. (2006). *'After the Washington Consensus: Latin American Growth and Sustainable Development*. Brazil: seminar on Latin American financing and the role of development banks
 4. Kanbur, Ravi. (2008). *'The Co-Evolution of the Washington Consensus and the Economic Development Discourse'*. Minnesota: Macalester international round table
 5. Mc Lean, Schmoi. (2007). *'What Are the Elements of the Washington Consensus and How Is This Different From Adjustment with A Human Face?'*. Presentation for development theory and policy course
 6. Williamson, John. (2005). *'Differing Interpretations of the Washington Consensus'*. Warsaw: Leon Kozminski academy entrepreneurship and management (WSPiZ) and TIGER distinguished lectures series N. 17
 7. Ahn, Choong Yong, Amar Bhattacharya, Ricardo French-Davis, Stephany Griffith-Jones, José Antonio Ocampo, Yung Chul Park, Yunjong Wang, Wing Thye Woo, Charles Wyplosz and others. (2004). *'Diversity in Development: Reconsidering the Washington Consensus'*. Netherlands: FONDAD
 8. Saad- Filho, Alfredo. (2010). *'Growth, Poverty and Inequality: From Washington Consensus to Inclusive Growth'*. London: DESA working paper No. 100
 9. Weisbrot, Mark. (2001). *'The Washington Consensus and Development Economics'*: draft paper prepared for the discussion at the UNRISD
 10. Mac Cord, Gordon, Jeffrey D. Sachs, and Wing Thye Woo. (2005). *'Understanding African Poverty: Beyond the Washington Consensus to the Millennium Development Goals Approach'*. Pretoria: FONDAD
 11. Gore, Charles. (2000). *'The Rise and Fall of the Washington Consensus as A Paradigm for Developing Countries'*. UK: world development, vol. 28, No.5, pp. 789-804
 12. Broad, Robin. (2004). *'The Washington Consensus Meets the Global Backlash'*. Washington: globalization, vol. 1, No.2, pp. 129-154

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

دکاوای معایم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارت ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳

13. Stiglitz, Joseph. (2002). '*Challenging the Washington Consensus*'. New York: the Brown journal of world affairs, vol. IX, issue 2
14. Williamson, John. (2004). '*the Washington Consensus as A Policy Prescription for Development*'. Washington: institute for international economics
15. Reiter, S. L., and H. Kevin Steensma. (2010). '*Human Development and Foreign Direct Investment in Developing Countries: the Influence of Foreign Direct Investment Policy and Corruption*'. UK: world development, vol. 38, No. 12, pp. 1678-1691